سورة الإسراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ
آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا
﴿٢﴾ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ۚ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾
وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا
بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ ۚ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ
عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ
نَفِيرًا ﴿٦﴾ إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ
فَلَهَا ۚ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الأقصی ـ که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم ـ برد، تا برخی از آیات خودرا به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست. ۱ ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ و آن را وسیلهٔ هدایت بنی اسرائیل ساختیم؛ (و گفتیم:) غیر ما را تکیه‌گاه خود قرار ندهید: ۲ ای فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم! او بندهٔ شکرگزاری بود. (شما هم مانند او باشید، تا نجات یابید.) ۳ ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دوبار در زمین فساد خواهید کرد، و برتری‌جویی بزرگی خواهید نمود. ۴ هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجویِ خود را بر ضدّ شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتّی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو می‌کنند؛ و این وعده‌ای است قطعی. ۵ سپس شما را بر آنها چیره می‌کنیم؛ و شما را بوسیلهٔ داراییها و فرزندانی کمک خواهیم کرد؛ و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرارمی‌دهیم. ۶ اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید؛ و اگر بدی کنید باز هم به خود می‌کنید. و هنگامی که وعدهٔ دوّم فرا رسد، (آنچنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم و اندوه در صورتهایتان ظاهر می‌شود؛ و داخل مسجد (الأقصی) می‌شوند همان گونه که بار اول وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطهٔ خود می‌گیرند، در هم می‌کوبند. ۷

**محتوای کلی سورهٔ اسراء :** محتوای اصلی این سوره، یکتاپرستی و نفی شرک است و با پاک‌شماری خداوند از هر نقصی آغاز می‌شود. سپس از سرنوشتی که خداوند برای بنی‌اسرائیل رقم زد، سخن می‌گوید و از آن نتیجه می‌گیرد که هر جامعه‌ای با اطاعت از خدا عزتمند و با سرکشی از خدا تحقیر خواهد شد. همچنین برخی از حقایق در بارهٔ مبدأ و معاد را بیان فرموده و برخی از دستورهای عمومی دینی را توضیح داده است.[1]

**۱. معراج :** این آیه به سیر الهی و شگفت‌انگیز پیامبر اکرم(ص) که به معراج معروف است، اشاره دارد. غیر از این آیه، آیات ابتدایی سورهٔ نجم نیز به این سیر الهی اشاره فرموده است. البته از روایات استفاده می‌شود که حرکت از مسجدالحرام به مسجدالاقصی، مقدمهٔ این سیر بوده و پس از این سیر زمینی، سیر آسمانی و بسیار وسیع‌تری انجام شده است. در کیفیت این سیر الهی و آنچه در این سیر بر پیامبر گذشت و ایشان مشاهده فرمود، روایات بسیار زیادی از معصومین(ع) نقل شده است و در آنها می‌خوانیم که پیامبر در شب معراج با فرشتگان و ارواح پیامبران ملاقات کرد و بهشت و جهنم را از نزدیک دید و بدون واسطه با خداوند متعال سخن گفت.[2] برای اطلاع بیشتر به تفاسیر و کتب روایی مراجعه فرمایید.

**۳. انسان‌ها از نسل نوح(ع) و همراهان او در کشتی هستند :** از آیات قرآن چنین برداشت می‌شود که همهٔ انسان‌ها از نسل حضرت نوح(ع) و همراهان ایشان در کشتی هستند و دیگر انسان‌ها در آن عصر چون به حضرت نوح ایمان نیاوردند و برکفر خود پافشاری کردند، بر اثر طوفان غرق شدند؛ چنان‌که در سورهٔ صافات می‌فرماید: «**و فرزندان او را همان بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم... سپس دیگران [- دشمنان او] را غرق کردیم.**» (آیات ۷۷ و ۸۲ سورهٔ صافات).[3]

**۳. نوح؛ بندهٔ شکرگزار خدا :** بدون شک همهٔ پیامبران، بندهٔ شکرگزار خدا بودند؛ ولی برای نوح(ع) ویژگی‌هایی در احادیث وارد شده که او را شایستهٔ این توصیف کرده است؛ از جمله این‌که هر زمان که لباس می‌پوشید یا آب می‌نوشید یا غذایی می‌خورد یا نعمت دیگری به او می‌رسید، فوراً به یاد خدا می‌افتاد و شکرگزاری می‌کرد. در حدیثی از امام باقر و امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**نوح همه روزه صبحگاه و شامگاه این دعا را می‌خواند: خداوندا، من تو را گواه می‌گیرم که هر نعمتی که صبح و شام به من می‌رسد، چه دینی و چه دنیوی، همه از سوی تو است. یگانه‌ای و شریکی نداری، حمد مخصوص تو است و شکر هم از آن تو. آن‌قدر شکرت می‌گویم تا از من خشنود شوی، حتی بعد از خشنودی‌ات (نیز تو را شکر می‌کنم).**» سپس امام افزود: «**شکر نوح این‌گونه بود.**»[4]

**۴ تا ۸. این آیات به چه وقایعی اشاره دارد؟ :** معنای ظاهری این آیات روشن است؛ اما قرآن روشن نفرموده که این آیات به چه واقعه یا وقایعی اشاره دارد و در چه زمان و مکانی اتفاق افتاده یا خواهد افتاد و منظور از بندگان قدرتمند چه کسانی هستند و به کدام مسجد اشاره شده است. برخی از مفسران احتمال داده‌اند که دو حادثه‌ای که این آیات به آنها اشاره کرده، همان حوادثی است که در تاریخ بنی‌اسرائیل نیز آمده است: حملهٔ «بخت‌النصر» ـ پادشاه بابِل ـ به بنی‌اسرائیل که موجب پاشیدگی کامل حکومت آنها و تخریب معبد هیکل [عبادتگاه بزرگ یهود] و سوخته شدن الواح تورات و قتل عام مردان و اسارت زنان و پیران شد و این وضع تا زمان کورش ـ پادشاه ایران ـ ادامه داشت و در زمان او بنی‌اسرائیل از قید اسارت آزاد شدند و حیات مجددی یافتند تا این‌که در حادثهٔ دیگری حدود یکصد سال قبل از میلاد مسیح، «اسپیانوس» ـ قیصر روم ـ به وزیرش «طرطوز» مأموریت داد و او به تخریب بیت‌المقدس و قتل بنی‌اسرائیل کمر بست و این در به دری همچنان ادامه یافت تا این اواخر که یهودیان با ستم‌ها و جنایات بسیار و به کمک قدرت‌های جهانخوار و استعمارگر، حکومتی بی‌قوام برای خود دست و پا کردند.[5]

---

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص ۵ ۲ـ پیشین، ص ۷ ۳ـ پیشین، ص ۳۷
۴ـ نمونه، ج۱۲، ص ۲۴ ۵ـ المیزان، ج۱۳، ص ۴۳ و نمونه، ج۱۲، ص ۲۸

عَسىٰ رَبُّكُم أَن يَرحَمَكُم ۚ وَإِن عُدتُم عُدنا ۘ وَجَعَلنا جَهَنَّمَ
لِلكٰفِرينَ حَصيرًا ﴿٨﴾ إِنَّ هٰذَا القُرءانَ يَهدي لِلَّتي هِيَ أَقوَمُ
وَيُبَشِّرُ المُؤمِنينَ الَّذينَ يَعمَلونَ الصّٰلِحٰتِ أَنَّ لَهُم أَجرًا كَبيرًا
﴿٩﴾ وَأَنَّ الَّذينَ لا يُؤمِنونَ بِالءاخِرَةِ أَعتَدنا لَهُم عَذابًا أَليمًا ﴿١٠﴾
وَيَدعُ الإِنسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالخَيرِ ۖ وَكانَ الإِنسانُ عَجولًا
﴿١١﴾ وَجَعَلنَا الَّيلَ وَالنَّهارَ ءايَتَينِ ۖ فَمَحَونا ءايَةَ الَّيلِ وَجَعَلنا ءايَةَ
النَّهارِ مُبصِرَةً لِتَبتَغوا فَضلًا مِن رَبِّكُم وَلِتَعلَموا عَدَدَ السِّنينَ
وَالحِسابَ ۚ وَكُلَّ شَيءٍ فَصَّلنٰهُ تَفصيلًا ﴿١٢﴾ وَكُلَّ إِنسانٍ
أَلزَمنٰهُ طٰئِرَهُ في عُنُقِهِ ۖ وَنُخرِجُ لَهُ يَومَ القِيٰمَةِ كِتٰبًا يَلقىٰهُ
مَنشورًا ﴿١٣﴾ اِقرَأ كِتٰبَكَ كَفىٰ بِنَفسِكَ اليَومَ عَلَيكَ حَسيبًا ﴿١٤﴾
مَنِ اهتَدىٰ فَإِنَّما يَهتَدي لِنَفسِهِ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيها ۚ
وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخرىٰ ۚ وَما كُنّا مُعَذِّبينَ حَتّىٰ نَبعَثَ رَسولًا
﴿١٥﴾ وَإِذا أَرَدنا أَن نُهلِكَ قَريَةً أَمَرنا مُترَفيها فَفَسَقوا فيها فَحَقَّ
عَلَيهَا القَولُ فَدَمَّرنٰها تَدميرًا ﴿١٦﴾ وَكَم أَهلَكنا مِنَ القُرونِ
مِن بَعدِ نوحٍ ۗ وَكَفىٰ بِرَبِّكَ بِذُنوبِ عِبادِهِ خَبيرًا بَصيرًا ﴿١٧﴾

امید است پروردگارتان به شما رحم کند. هرگاه بـرگردید، ما هم بـازمی‌گردیم؛ و جهنم را بـرای کافران، زندان سـختی قـرار دادیم. ۸ این قـرآن، بـه راهی که استوارترین راههاسـت، هدایت می‌کند؛ و به مؤمنانی کـه اعمـال صالـح انجـام می‌دهند، بشارت می‌دهد که بـرای آنها پاداش بزرگی است. ۹ و اینکه آنها که به قیامت ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته‌ایم. ۱۰ انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیها را طلب می‌کند آن گونه که نیکیها را می‌طلبـد؛ و انسـان، همیشه عجول بوده است. ۱۱ ما شـب و روز را دو نشـانهٔ (توحـید و عظمت خود) قرار دادیم؛ سپس نشـانهٔ شـب را محـو کرده، و نشـانهٔ روز را روشنی‌بـخش سـاختیم تـا (در پرتـو آن،) فضـل پروردگارتان را بطلبـید (و بـه تلاش زندگی برخیزید)، و عدد سالها و حسـاب را بدانید؛ و هر چیزی را بطور مشـخص (و آشکار،) بیان کردیم. ۱۲ و هر انسانی، اعمالش را بـر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بـیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشـوده می‌بـیند. (این همان نامهٔ اعمال اوسـت.) ۱۳ (و بـه او می‌گوییم:) کتابـت را بـخوان، کافی اسـت که امروز، خود حسابـگر خویش باشی! ۱۴ هر کس هدایت شـود، بـرای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، بـه زیان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را بـه دوش نمی‌کشـد؛ و ما هرگز (قـومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند). ۱۵ و هنگامی که بخواهیم شـهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین»(و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سـپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را بشدت درهم می‌کوبیم. ۱۶ چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح، زندگی می‌کردند؛ (و طبق همین سنّت،) آنها را هلاک کردیم. و کافی اسـت که پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه، و نسبت به آن بیناست. ۱۷

**۱۱. چه بسا دعای انسان به ضرر او باشد :** دعا در این آیه معنای وسیعی دارد که هر گونه طلب و خواستن را شامل می‌شود؛ اعم از این‌که با زبان بخواهد یا برای به‌دست آوردن چیزی به پاخیزد و تلاش و کوشش کند. در حقیقت، عجول بودن انسان برای کسب منافع بیشتر و شتاب‌زدگی او در به‌دست آوردن خیر و منفعت سبب می‌شود که تمام جوانب مسائل را مورد بررسی قرار ندهد، و چه بسا که با این عجله نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد؛ بلکه هوی و هوس‌های سرکش، چهرهٔ حقیقت را در نظرش دگرگون کند و به دنبال شر و بدی برود. از نکات مهم آیه این است که ابتدا بدی در نظر انسان خوب جلوه می‌کند و سپس آن را طلب می‌نماید و واقعاً فکر می‌کند که به دنبال خوبی است. بنابر این شناخت خیر و شر واقعی بسیار مهم است تا جای این دو عوض نشود. در آیهٔ ۲۱۶ سورهٔ بقره می‌خوانیم: «**چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شرّ شما در آن است.**» به همین دلیل، در بسیاری از آیات و روایات، از دنیاطلبی، ریاست‌طلبی و ثروت‌طلبی زیاد نهی شده است؛ زیرا ظاهر آن خوشبختی و سعادت است؛ اما چه بسا باطنی تاریک و ظلمانی داشته باشد. در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**راه نجات و هلاکت خود را بشناس. مبادا از خدا چیزی بخواهی که نابودی تو در آن است؛ در حالی که گمان می‌بری نجات تو در آن است.**» سپس حضرت آیهٔ مورد بحث را تلاوت فرمود.[1]

**۱۳. اعمال انسان؛ همراه همیشهٔ او :** طائر در این آیه به معنای فال نیک و بد زدن یا بخت و طالع است. قرآن می‌گوید: فال نیک و بد زدن، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردن شما آویخته است. تعبیر «**هر انسانی، اعمالش را بر گردنش انداختیم**» به این معناست که اعمال انسان و نتایج آن در دنیا و آخرت از او جدا نمی‌شوند و او باید در همه حال عهده‌دار و مسئول آنها باشد. هر چه هست، عمل است و بقیه، حرف. از آیات و روایات اسلامی استفاده می‌شود که همهٔ اعمال آدمی با تمام جزئیات در نامه‌ای ثبت می‌شود و روز رستاخیز اگر انسان نیکوکار باشد، نامهٔ اعمالش را به دست راست او، و اگر بدکار باشد، به دست چپ او می‌دهند.[2] در آیهٔ ۴۹ سورهٔ کهف می‌خوانیم: «**و کتاب [= کتابی که نامهٔ اعمال همهٔ انسان‌هاست] در آنجا گذارده می‌شود، پس گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر این‌که آن را به شمار آورده است؟! و (این در حالی است که) همهٔ اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.**»

**۱۶. ثروتمندانِ سرمست و امر الهی :** ممکن است هنگام تلاوت آیه این سؤال در ذهن پدید آید که چرا مترفین و ثروتمندان شهوت‌پرست مورد امر الهی قرار می‌گیرند. در پاسخ گفته‌اند که اولاً در جوامع ناسالم، مترفین و ثروت‌اندوزان و سرمایه‌داران، سردمداران جوامع هستند و دیگران پیرو آنها. ثانیاً سرچشمهٔ بیشتر مفاسد اجتماعی نیز ثروتمندانِ از خدا بی‌خبری هستند که در ناز و نعمت و عیش و هوس غرق‌اند و هر نغمهٔ اصلاحی و انسانی و اخلاقی در گوش آنها ناهنجار است. آنان به همین دلیل همیشه در صف اول مخالفت با پیامبران قرار داشتند و دعوت آنها را که برای حاکمیت عدالت اجتماعی و حمایت از مستضعفان بوده، همیشه بر ضد خود می‌دیدند. روی این جهات، از آنها به طور مخصوص یاد شده است؛ چرا که ریشهٔ اصلی فساد، همین گروه‌اند. همچنین این آیه هشداری است به انسان‌های خداجو و باایمان که مراقب باشند حکومت را به دست سرمایه‌دارانِ سرمست از شهوت نسپارند و از آنها پیروی نکنند که جامعه را سرانجام به هلاکت و نابودی می‌کشانند.[3]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۹ و اطیب‌البیان، ج۸ ، ص ۲۲۸

۲ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۸

۳ـ پیشین، ص ۵۹

مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ
جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ
الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم
مَّشْكُورًا ﴿١٩﴾ كُلًّا نُّمِدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ
وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾ انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ
تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾ لَّا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا
﴿٢٢﴾ ۞ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا
أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ وَاخْفِضْ لَهُمَا
جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي
صَغِيرًا ﴿٢٤﴾ رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ
فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ﴿٢٥﴾ وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ
وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿٢٦﴾ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

ربع الحزب ٢٩

آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می‌طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم ـ و به هر کس اراده کنیم ـ می‌دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می‌سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است. ۱۸ و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند ـ در حالی که ایمان داشته باشد ـ سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد. ۱۹ هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم؛ و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است. ۲۰ ببین چگونه بعضی را (در دنیا بخاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم. درجات آخرت و برتریهایش، از این هم بیشتر است. ۲۱ هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که نکوهیده و بی‌یار و یاورخواهی نشست. ۲۲ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سنّ پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار؛ و بر آنها فریاد مزن؛ و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو. ۲۳ و بالهای تواضع خویش را از محبّت و لطف، در برابر آنان فرود آر؛ و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.» ۲۴ پروردگار شما از درون دلهایتان آگاه‌تر است؛ (اگر لغزشی در این زمینه داشتید) هر گاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت‌کنندگان را می‌بخشد. ۲۵ و حقّ نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حقّ) مستمند و وامانده در راه را؛ و هرگز اسراف و تبذیر مکن، ۲۶ چرا که تبذیرکنندگان، برادران شیاطینند؛ و شیطان در برابر پروردگارش، بسیار ناسپاس بود. ۲۷

**۱۸ تا ۲۰. دنیاخواهان و آخرت‌طلبان :** این آیات، وضعیت و سرانجام هر یک از دو گروه دنیاخواه و آخرت‌طلب را تبیین کرده و به نکات بسیار مهمی اشاره فرموده است که در این مختصر به ۳ نکته اشاره می‌شود: نکتهٔ یکم (آیهٔ ۱۸) این‌که در بارهٔ دنیاخواهان نمی‌گوید هرکس به دنبال دنیا برود، به هر چه بخواهد، می‌رسد؛ بلکه دو قید برای آن قائل می‌شود. اول این‌که تنها به بخشی از آنچه می‌خواهد، می‌رسد و آن همان مقداری است که ما بخواهیم (ما نشاء) و دیگر این‌که همهٔ افراد به همین مقدار نیز نمی‌رسند؛ بلکه تنها گروهی از آنها که ما مشخص کنیم، به بخشی از متاع دنیا خواهند رسید (لمن نرید). به این ترتیب، نه همهٔ دنیاپرستان به دنیا می‌رسند، و نه آنها که می‌رسند، به همهٔ آنچه می‌خواهند، می‌رسند. زندگی روزمره نیز این دو محدودیت را به وضوح به ما نشان می‌دهد. چه بسیارند کسانی که شب و روز می‌دوند و به جایی نمی‌رسند، و چه بسیار کسانی که آرزوهای دور و درازی در این دنیا دارند که تنها بخش کوچکی از آن را به دست می‌آورند. نکتهٔ دوم (آیهٔ ۱۸) این که در بارهٔ دنیاپرستان می‌گوید: «**جهنم را برای آنها قرار خواهیم داد.**»؛ ولی (آیهٔ ۱۹) در مورد عاشقان آخرت می‌فرماید: «**سعی و تلاش آنها پاداش داده خواهد شد.**»؛ یعنی تلاش آنان مورد تشکر و قدردانی پروردگار است. این تعبیر، از این‌که بگوید پاداششان بهشت است، بسیار جامع‌تر و والاتر است؛ چرا که تشکر و قدردانی هرکس به اندازهٔ شخصیت و سعهٔ وجودی او است؛ نه به اندازهٔ عملی که انجام گرفته است. روی این حساب، تشکر و قدردانی خدا، متناسب با ذات بی‌پایان اوست و انواع نعمت‌های مادی و معنوی و آنچه در تصوّر ما بگنجد و نگنجد، در آن جمع است. نکتهٔ سوم این‌که در آیهٔ ۲۰ می‌خوانیم که خداوند بخشی از نعمت‌هایش را در اختیار همگان می‌گذارد و نیکان و بدان، همگان از آن استفاده می‌کنند. این اشاره به آن بخش از نعمت‌هاست که ادامهٔ حیات، متوقف بر آن است و بدون آن انسان نمی‌تواند یک انتخابگر باشد. به تعبیر دیگر، این همان مقام رحمانیت خدا است که فیض عامش مؤمن و کافر را شامل می‌شود؛ ولی در ماوراء اینها، نعمت‌هایی بی‌پایان است که مخصوص مؤمنان و نیکان است.[1] البته تذکر این نکته لازم است که منظور از دنیاخواهی در این آیات و آیات مشابه، هدف قرار دادن دنیا و لذت و زیبایی‌های آن است؛ وگرنه نگاهِ به دنیا به عنوان وسیلهٔ رسیدن به آخرتی آباد، امری مطلوب و مورد نظر آفریدگار جهان هستی است و دعا و تلاش برای داشتن دنیایی آباد به منظور وصول به آخرتی آبادتر، نه تنها نکوهیده نیست، بسیار پسندیده و درست است.

**۲۳ تا ۲۵. احسان و نیکی به پدر و مادر :** این آیات، پس از فرمان به یکتاپرستی، به نیکی با پدر و مادر دستور می‌دهد که این نشان‌دهندهٔ اهمیت فوق‌العادهٔ این مطلب است. نکتهٔ بسیار مهم این آیه، تأکید بر احسان به والدین در سخت‌ترین دوران زندگی ایشان یعنی دوران پیری است؛ دورانی که ممکن است پدر و مادر از بر آوردن ضروری‌ترین نیازهایشان ـ مانند خوردن، نظافت و ... ـ ناتوان شوند و به شدت به فرزندانشان محتاج گردند. اگر چه نیکی به پدر و مادر در همهٔ زمان‌ها واجب است، در سنین کهولت آنان لازم‌تر می‌شود و قرآن تأکید می‌فرماید که سختی‌های نگهداری از ایشان را به جان بخرید وکوچک‌ترین توهینی به آنان نکنید و به خاطر داشته باشید که آنها نیز سختی‌های نگهداری از شما را به جان خریدند و هرگز لب به شکایت نگشودند. در اهمیت احسان به والدین همین بس که مادام که جهاد ـ با همهٔ اهمیتش ـ جنبهٔ وجوب عینی پیدا نکند و داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر، از آن مهم‌تر است و اگر رفتن به جهاد موجب ناراحتی آنها شود، جایز نیست. در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که مردی نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: من جوان با نشاط و ورزیده‌ای هستم و جهاد را دوست دارم؛ ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می‌شود. پیامبر فرمود: «**برگرد و با مادر خویش باش. قسم به خدایی که مرا به حق برانگیخته است، یک شب که مادرت با تو مأنوس گردد، از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است.**»[2]

**۲۶. حق بستگان :** در ذیل آیهٔ ۳۸ سورهٔ روم توضیح داده خواهد شد.

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۶۳ ۲ـ المیزان، ج۱۳، ص ۷۹ و نمونه، ج۱۲، ص ۷۹

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ
لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ﴿٢٨﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ
وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
﴿٣٠﴾ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ۖ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ
قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ ۖ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً
وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ۗ
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فِّي
الْقَتْلِ ۖ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي
هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۚ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ۖ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ
مَسْئُولًا ﴿٣٤﴾ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۚ
ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ
الْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

وهرگاه از آنان [ = مستمندان] روی برتابی، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید وبه آنها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو. ۲۸ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حدّ (نیز) دست خود را مگشای، که مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی. ۲۹ بیقین، پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد، گشاده یا تنگ می‌دارد؛ او نسبت به بندگانش، آگاه و بیناست. ۳۰ و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید؛ ما آنها و شما را روزی می‌دهیم؛ مسلّماً کشتن آنها گناه بزرگی است! ۳۱ و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است! ۳۲ و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحقّ. و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ امّا در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است. ۳۳ و به مال یتیم، جز به بهترین راه نزدیک نشوید، تا به سر حدّ بلوغ رسد. و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می‌شود. ۳۴ و هنگامی که پیمانه می‌کنید، حقّ پیمانه را ادا نمایید، و با ترازوی درست وزن کنید. این برای شما بهتر، و عاقبتش نیکوتر است. ۳۵ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤولند. ۳۶ و روی زمین، با تکبّر راه مرو؛ تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوهها نمی‌رسد. ۳۷ همهٔ اینها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است. ۳۸

**۲۹. میانه‌روی در انفاق :** در روایتی بدین مضمون از امام صادق(ع) می‌خوانیم که اگر کسی چیزی از (نیازهای مربوط به) دنیا از پیامبر(ص) درخواست می‌کرد، به او می‌بخشید. روزی زنی پسرش را نزد پیامبر فرستاد و به او گفت: از پیامبر چیزی بخواه و اگر گفت چیزی نزد ما نیست، بگو پیراهنت را به من بده. آن پسر چنین کرد و پیامبر ـ که چیزی در نزدش نبود تا به او بدهد ـ پیراهنش را به او بخشید. آنگاه خدای متعال به وسیلهٔ این آیه، پیامبرش را متوجه میانه‌روی کرد که با تمام فضیلت و ارزش انفاق مبادا زیاده‌روی در بخشش، او را از زندگی معمولی‌اش باز دارد.[۱]

**۳۱. نهی از فرزندکُشی :** نهی از فرزندکشی در چند جای قرآن کریم تکرار شده و این عمل زشت در حالی که یکی از مصادیق آدم‌کشی است، به طور خاص نیز مورد نهی قرار گرفته است؛ زیرا فرزندکشی از زشت‌ترین مصادیق شقاوت و سنگدلی است. دلیل دیگرش هم این است که اعراب در سرزمینی زندگی می‌کردند که بسیار دچار قحطی می‌شد. از این رو آنان تا نشانه‌های قحطی را می‌دیدند، اولین کاری که می‌کردند، فرزندان خود را برای حفظ آبرو و عزت خود می‌کشتند تا دچار فقر و تهی‌دستی نگردند.[۲] سزاوار توجه این‌که بشر امروز از شنیدن چنین جنایات زشتی در گذشته وحشت‌زده و سراسیمه می‌شود؛ در حالی که همین جنایت در شکل دیگری و به نام سقط جنین در عصر ما و حتی در مترقی‌ترین جوامع انجام می‌گیرد تا از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی جلوگیری شود.[۳]

**۳۲ . نزدیک زنا نشوید :** این تعبیر، علاوه بر این‌که تأکیدی بر نهی از زنا است، اشارهٔ لطیفی به این نکته دارد که آلودگی به این گناه شرم‌آور غالباً مقدماتی دارد که انسان را به تدریج به آن نزدیک می‌کند. چشم‌چرانی، برهنگی و بی‌حجابی، کتاب‌های بدآموز، فیلم‌های آلوده، کانون‌های فاسد، خلوت با نامحرم و ترک ازدواج جوانان و سخت‌گیری‌های بی‌دلیل طرفین ازدواج در این زمینه، همه از عوامل نزدیک شدن به زنا است که این آیه با یک جملهٔ کوتاه از همهٔ آنها نهی می‌کند.[۴]

**۳۳ . اسراف در قتل :** جملهٔ **«اما در قتل اسراف نکند»** به اعمالی که در زمان جاهلیت بود و امروز نیز گاهی صورت می‌گیرد، اشاره دارد که گاهی احیاناً در برابر کشته شدن یک نفر از یک قبیله یا گروه یا خانواده، اولیای مقتول، خون‌های زیادی می‌ریختند. موضوع رعایت عدالت حتی در مورد قاتل در آن حد و پایه است که در وصایای امیرالمؤمنین علی(ع) می‌خوانیم: **«ای فرزندان عبدالمطلب، نبینم که به بهانهٔ کشته شدن من، در خون مسلمانان فرو افتید و بگویید که امیرالمؤمنین کشته شد. بدانید که نباید به قصاص خون من جز قاتلم کشته شود. اگر من از این ضربت او کشته شدم، شما نیز یک ضربت به او بزنید. مبادا اعضای او را ببرید که من از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود : بپرهیز از مثله کردن؛ حتی اگر سگ هار باشد.»**[۵]

**۳۶ . از آنچه آگاهی نداری، پیروی نکن :** نهی از پیروی از چیزهایی که به آن علم و آگاهی نداریم، معنی وسیعی دارد که موضوعات اعتقادی، سخن گفتن، شهادت دادن، قضاوت کردن و انجام سایر اعمال را شامل می‌شود. در همه چیز، ملاک انسان باید علم و یقین باشد و غیر آن، خواه ظن و گمان باشد یا حدس و تخمین یا شک و احتمال، هیچ‌کدام سزاوار اعتماد نیستند. در حدیثی از امام کاظم(ع) می‌خوانیم که از پدرانش نقل کرده است: **«تو نمی‌توانی هر چه می‌خواهی، بگویی؛ زیرا خداوند می‌فرماید: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.»**[۶] در حدیث دیگری از پیامبر(ص) در ذیل این آیه می‌خوانیم: **«هر که به مرد یا زن مؤمنی تهمت بزند، خداوند او را در چرک و کثافت زنان بدکار نگه می‌دارد تا از عهدهٔ آنچه گفته است، برآید.»**[۷]

---

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص ۹۷
۲ـ پیشین، ص ۸۳
۳ـ نمونه، ج۱۲، ص ۱۰۱
۴ـ پیشین، ص ۱۰۲
۵ـ پیشین، ص ۱۰۷
۶ ـ پیشین، ص ۱۱۶
۷ـ تفسیر قمی، ج۱، ص ۴۱۰

ذٰلِكَ مِمَّآ أَوحىٰٓ إِلَيكَ رَبُّكَ مِنَ الحِكمَةِ ۗ وَلا تَجعَل مَعَ اللَّهِ إِلٰهًا
ءاخَرَ فَتُلقىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلومًا مَدحورًا ﴿٣٩﴾ أَفَأَصفىٰكُم رَبُّكُم بِالبَنينَ
وَاتَّخَذَ مِنَ المَلٰٓئِكَةِ إِناثًا ۚ إِنَّكُم لَتَقولونَ قَولًا عَظيمًا ﴿٤٠﴾ وَلَقَد
صَرَّفنا فى هٰذَا القُرءانِ لِيَذَّكَّروا وَما يَزيدُهُم إِلّا نُفورًا ﴿٤١﴾
قُل لَو كانَ مَعَهُ ءالِهَةٌ كَما يَقولونَ إِذًا لَابتَغَوا إِلىٰ ذِي العَرشِ
سَبيلًا ﴿٤٢﴾ سُبحٰنَهُ وَتَعٰلىٰ عَمّا يَقولونَ عُلُوًّا كَبيرًا ﴿٤٣﴾ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوٰتُ
السَّبعُ وَالأَرضُ وَمَن فيهِنَّ ۚ وَإِن مِن شَيءٍ إِلّا يُسَبِّحُ بِحَمدِهِ
وَلٰكِن لا تَفقَهونَ تَسبيحَهُم ۗ إِنَّهُ كانَ حَليمًا غَفورًا ﴿٤٤﴾ وَإِذا قَرَأتَ
القُرءانَ جَعَلنا بَينَكَ وَبَينَ الَّذينَ لا يُؤمِنونَ بِالءاخِرَةِ حِجابًا
مَستورًا ﴿٤٥﴾ وَجَعَلنا عَلىٰ قُلوبِهِم أَكِنَّةً أَن يَفقَهوهُ وَفى ءاذانِهِم
وَقرًا ۚ وَإِذا ذَكَرتَ رَبَّكَ فِي القُرءانِ وَحدَهُ وَلَّوا عَلىٰٓ أَدبٰرِهِم
نُفورًا ﴿٤٦﴾ نَحنُ أَعلَمُ بِما يَستَمِعونَ بِهِ إِذ يَستَمِعونَ إِلَيكَ وَإِذ هُم
نَجوىٰٓ إِذ يَقولُ الظّٰلِمونَ إِن تَتَّبِعونَ إِلّا رَجُلًا مَسحورًا ﴿٤٧﴾ انظُر
كَيفَ ضَرَبوا لَكَ الأَمثالَ فَضَلّوا فَلا يَستَطيعونَ سَبيلًا ﴿٤٨﴾
وَقالوا أَءِذا كُنّا عِظٰمًا وَرُفٰتًا أَءِنّا لَمَبعوثونَ خَلقًا جَديدًا ﴿٤٩﴾

این (احکام)، از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده؛ و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می‌شوی، در حالی که سرزنش شده، و راندهٔ (درگاه خدا) خواهی بود. ۳۹ آیا پروردگارتان فرزندان پسر را مخصوص شما ساخته، وخودش دخترانی از فرشتگان برگزیده است؟! شما سخن بزرگ (و بسیار زشتی) می‌گویید! ۴۰ ما در این قرآن، انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا متذکّرشوند؛ ولی(گروهی‌ازکوردلان،) جز بر نفرتشان نمی‌افزاید. ۴۱ بگو: «اگر آنچنان که آنها می‌گویند با او خدایانی بود، در این صورت، (خدایان) سعی می‌کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند.» ۴۲ او پاک و برتر است از آنچه آنها می‌گویند؛ بسیار برتر و منزه‌تر! ۴۳ آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است. ۴۴ و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم؛ ۴۵ و بر دلهایشان پوششهایی، تا آن را نفهمند؛ و در گوشهایشان سنگینی. و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی بر می‌گردانند. ۴۶ هنگامی که به سخنان تو گوش فرامی‌دهند، ما بهتر می‌دانیم برای چه گوش فرا می‌دهند؛ (و همچنین) در آن هنگام که با هم نجوا می‌کنند؛ آنگاه که ستمگران می‌گویند: «شما جز از انسانی که افسون‌شده، پیروی‌نمی‌کنید.» ۴۷ ببین‌چگونه برای‌تو مَثَلها زدند؛ درنتیجه گمراه شدند، و نمی‌توانند راه حق را پیدا کنند. ۴۸ و گفتند: «آیا هنگامی که ما، استخوانهای‌پوسیده و پراکنده‌ای‌شدیم، دگربار آفرینش تازه‌ای خواهیم‌یافت؟!» ۴۹

**۴۰. اعتقادی جاهلانه :** این آیه به یکی از افکار خرافی مشرکان اشاره می‌کند و پایهٔ منطق و تفکر آنها را به این وسیله روشن می‌سازد؛ زیرا بسیاری از آنها معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند؛ در حالی که خود از شنیدن نام دختر ننگ و عار داشتند و تولد او را در خانهٔ خود، مایهٔ بدبختی و سرشکستگی می‌پنداشتند. قرآن، آنها را با منطق خودشان محکوم می‌کند و می‌گوید شما چگونه افراد نادانی هستید که برای پروردگارتان چیزی قائل می‌شوید که خودتان از آن ننگ و عار دارید؟![1]

**۴۲. برهان تمانع :** این آیه به یکی از دلایل توحید اشاره می‌کند که در زبان دانشمندان به برهان تمانع معروف شده است.[2] توضیح این‌که مشرکان به خدایانی غیر از خدای تعالی معتقدند بودند که هر یک بر حسب تفاوت درجاتشان، جهات گوناگون عالم را تدبیر می‌کنند. یکی خدای زمین، یکی خدای آسمان، دیگری خدای جنگ و چهارمی خدای قریش و ... است و بدین ترتیب هریک از آنها سهمی از فرمانروایی عالم را دارد. این آیه می‌فرماید که اگر چنین باشد، باید هر یک از آن خدایان به سوی خداوند صاحب عرش حرکت کند و او را از تخت فرمانروایی پایین بکشد و خود جای او بنشیند؛ چرا که علاقهٔ به قدرت و سلطنت در هر موجودی نهفته شده و بدین ترتیب باید بین خدایان جنگ و نزاع وجود داشته باشد؛ اما این‌که چنین نزاعی وجود ندارد و عالم بر اساس یک برنامهٔ منظم حرکت می‌کند، خود نشان‌دهندهٔ وجود تنها یک تدبیرکنندهٔ واحد برای جهان هستی است.[3]

**۴۴. تسبیح عمومی موجودات :** در آیات گوناگون قرآن سخن از تسبیح و ستایش خداوند توسط موجودات عالم هستی به میان آمده که شاید از همه صریح‌تر همین آیه باشدکه بدون هیچ‌گونه استثنا همهٔ موجودات عالم هستی را در این تسبیح و ستایش عمومی شریک می‌داند؛ ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح، در میان مفسران گفت‌وگوی فراوان است: جمعی معتقدند که همهٔ ذرات موجودات عالم ـ اعم از آنچه ما آن را جاندار و عاقل می‌شماریم یا بی‌جان و غیر عاقل ـ همه دارای نوعی درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند؛ هرچند ما قادر نیستیم به نحوهٔ درک و احساس آنها پی ببریم و زمزمهٔ حمد و تسبیح آنها را بشنویم. آیاتی مانند آیهٔ ۱۱ سورهٔ فصلت که می‌فرماید «**سپس به آفرینش آسمان پرداخت. در حالی که به صورت دود بود، به آنها و به زمین دستور داد: به وجود آیید (و شکل گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی اطاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)**.» و مانند آن را می‌توان گواه بر این عقیده گرفت. در مقابل این نظر، بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را «زبان حال» می‌نامیم؛ حقیقی است و نه مجازی؛ مانند تابلوی بسیار زیبایی که با زبان حال بر ذوق و مهارت نقاش خود گواهی می‌دهد و او را مدح و ثنا می‌کند. آری، عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره‌کننده‌اش و با آن ریزه‌کاری‌های حیرت‌زا همگی خدا را تسبیح و حمد می‌گویند. مگر تسبیح جز به معنای پاک و منزه شمردن از عیب‌ها است؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می‌گوید که خالق آن از هرگونه عیب و نقصی مبرا است. مگر حمد چیزی جز بیان صفات کمال است؟ نظام جهان آفرینش، از صفات کمال خدا و علم بی‌پایان و قدرت بی‌انتها و حکمت وسیع و فراگیر او سخن می‌گوید. این معنا برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملاً فهمیدنی است و نیازی نیست که ما برای همهٔ ذرات عالم هستی درک و شعور قائل شویم؛ چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات دیگر قرآن در این زمینه نیز به احتمال زیاد همین زبان حال را بیان می‌کند.[4]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۱۲۶ ۲ـ پیشین، ص ۱۳۰ ۳ـ المیزان، ج۱۳،ص ۱۰۴
۴ـ نمونه، ج۱۲، ص ۱۳۳

۞ قُل كُونُوا حِجارَةً أَو حَديدًا ۝ أَو خَلقًا مِمّا يَكبُرُ
فى صُدورِكُم ۚ فَسَيَقولونَ مَن يُعيدُنا ۖ قُلِ الَّذى فَطَرَكُم
أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ فَسَيُنغِضونَ إِلَيكَ رُءوسَهُم وَيَقولونَ مَتىٰ هُوَ ۖ قُل
عَسىٰ أَن يَكونَ قَريبًا ۝ يَومَ يَدعوكُم فَتَستَجيبونَ بِحَمدِهِ
وَتَظُنّونَ إِن لَبِثتُم إِلّا قَليلًا ۝ وَقُل لِعِبادى يَقولُوا الَّتى
هِىَ أَحسَنُ ۚ إِنَّ الشَّيطـٰنَ يَنزَغُ بَينَهُم ۚ إِنَّ الشَّيطـٰنَ كانَ
لِلإِنسـٰنِ عَدُوًّا مُبينًا ۝ رَبُّكُم أَعلَمُ بِكُم ۖ إِن يَشَأْ يَرحَمكُم
أَو إِن يَشَأْ يُعَذِّبكُم ۚ وَما أَرسَلنـٰكَ عَلَيهِم وَكيلًا ۝ وَرَبُّكَ أَعلَمُ
بِمَن فِى السَّمـٰوٰتِ وَالأَرضِ ۗ وَلَقَد فَضَّلنا بَعضَ النَّبِيّـۧنَ
عَلىٰ بَعضٍ ۖ وَءاتَينا داوۥدَ زَبورًا ۝ قُلِ ادعُوا الَّذينَ زَعَمتُم
مِن دونِهِ فَلا يَملِكونَ كَشفَ الضُّرِّ عَنكُم وَلا تَحويلًا ۝
أُولـٰئِكَ الَّذينَ يَدعونَ يَبتَغونَ إِلىٰ رَبِّهِمُ الوَسيلَةَ أَيُّهُم أَقرَبُ
وَيَرجونَ رَحمَتَهُ وَيَخافونَ عَذابَهُ ۚ إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ
مَحذورًا ۝ وَإِن مِن قَريَةٍ إِلّا نَحنُ مُهلِكوها قَبلَ يَومِ القِيـٰمَةِ
أَو مُعَذِّبوها عَذابًا شَديدًا ۚ كانَ ذـٰلِكَ فِى الكِتـٰبِ مَسطورًا ۝

بگو: «شما سنگ باشید یا آهن، ۵۰ یا هر مخلوقی که در نظر شما، از آن هم سخت‌تر است (و از حیات و زندگی دورتر می‌باشد، باز خدا قادر است شما را به زندگی مجدّد بازگرداند). آنها بزودی می‌گویند: «چه کسی ما را بازمی‌گرداند؟!» بگو: «همان کسی که نخستین بار شما را آفرید.» آنان سر خود را (از روی تعجّب و انکار،) به سوی تو خم می‌کنند و می‌گویند: «در چه زمانی خواهد بود؟!» بگو: «شاید نزدیک باشد! ۵۱ همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرامی‌خواند؛ شما هم اجابت می‌کنید در حالی که حمد او را می‌گویید؛ می‌پندارید تنها مدّت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کرده‌اید.» ۵۲ به بندگانم بگو: «سخنی بگویند که بهترین باشد.» چرا که شیطان (بوسیلهٔ سخنان ناموزون)، میان آنها فتنه و فساد می‌کند؛ همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است. ۵۳ پروردگار شما، از (نیّات و اعمال) شما آگاه‌تر است؛ اگر بخواهد (و شایسته بداند)، شما را مشمول رحمت خود می‌سازد؛ و اگر بخواهد، مجازات می‌کند؛ وما تورا بعنوان مأمور برآنان نفرستاده‌ایم (که آنان را مجبور به ایمان کنی.)» ۵۴ پروردگار تو، از حال همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین هستند، آگاه‌تر است؛ و (اگر تو را بر دیگران برتری دادیم، بخاطر شایستگی توست؛) ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ و به داوود، زبور بخشیدیم. ۵۵ بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبودخود) می‌پندارید، بخوانید! آنها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند.» ۵۶ کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرّب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است! ۵۷ هیچ شهر و آبادی نیست مگر اینکه آن را پیش از روز قیامت هلاک می‌کنیم؛ یا (اگر گناهکارند،) به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهیم ساخت؛ این، در کتاب الهی [ = لوح محفوظ] ثبت است. ۵۸

**۵۳ . روش استدلال و گفت‌وگو با مخالفان :** این آیه، روش استدلال و گفت‌وگو با مخالفان ـ مخصوصاً مشرکان ـ را می‌آموزد؛ چرا که مکتب هر قدر عالی باشد و منطق هر قدر قوی و نیرومند، اگر با روش صحیح بحث و مجادله توأم نگردد و به جای لطف و محبت، خشونت بر آن حاکم گردد، بی‌اثر خواهد بود. از این رو خداوند به پیامبر اسلام(ص) می‌گوید: به بندگانم بگو: «**سخنی بگویند که بهترین باشد**»؛ بهترین از نظر محتوای سخن، بهترین از نظر شیوهٔ بیان و بهترین از جهت همراه بودن با فضایل اخلاقی و روش‌های انسانی. در صدر اسلام گاهی مؤمنان تازه‌کار طبق روشی که از پیش داشتند، با هر کس که در عقیده با آنها مخالف بود، به خشونت می‌پرداختند و آنها را به صراحت اهل جهنم و گمراه می‌خواندند و خود را اهل نجات. این سبب می‌شد که مخالفان موضعی منفی در برابر دعوت پیامبر(ص) به خود بگیرند. از این گذشته، تعبیرات توهین‌آمیز مخالفان علیه پیامبر(ص) مانند مسحور، مجنون، کاهن و شاعر گاهی سبب می‌شد که مؤمنان عنان اختیار را از دست بدهند و به مقابلهٔ با آنها در یک مشاجرهٔ لفظی برخیزند و هرچه می‌خواهند، بگویند. قرآن، مؤمنان را از این کار باز می‌دارد و دعوت به نرمش و لطافت در بیان و انتخاب بهترین کلمات می‌کند تا از فساد شیطان بپرهیزند.[۱]

**۵۵ .برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر :** این جمله، پاسخ به یکی از ایرادات مشرکان است که با تعبیر تحقیرآمیزی می‌گفتند: آیا خداوند شخص دیگری را نداشت که محمد یتیم را به نبوت انتخاب کرد؟ وانگهی چه شد که او سرآمد همهٔ پیامبران و خاتم آنها شد؟! قرآن می‌فرماید: این جای تعجب نیست. خداوند از ارزش انسانی هرکس آگاه است و پیامبران خود را از میان همین تودهٔ مردم برگزیده و بعضی را بر بعضی فضیلت و برتری داده است. ابراهیم را خلیل‌الله، موسی را کلیم‌الله، عیسی را روح‌الله و پیامبر اسلام را حبیب‌الله قرار داد و بنا بر حکمت خود، بعضی را بر بعضی فضیلت بخشید.[۲]

**۵۵ . زبور داوود(ع) :** در این‌که چرا از میان همهٔ پیامبران، سخن از داوود و زبور به میان آمده، ممکن است به خاطر جهات ذیل باشد: ۱ـ زبور داوود، از میان کتب پیامبران این ویژگی را دارد که تمام آن مناجات و نیایش و اندرز است و با قول احسن و سخن نیکو که در آیات پیش به آن دستور داده شد، از همه مناسب‌تر است. ۲ـ در زبور داوود، خبر از حکومت صالحان و نیکان داده شده؛ هرچند آنان به ظاهر مردمی تهی‌دست و فقیر و یتیم باشند. این همان چیزی است که در آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ انبیا و نیز در کتاب مزامیر داوود (زبور) که امروزه در دست ما است، اشاره شده است.[۳]

**۵۷ . آنها خودشان وسیله‌ای برای تقرب می‌جویند :** خداوند در آیهٔ پیش فرمود که معبودهای مشرکان، نه می‌توانند مشکلی را از آنها برطرف کنند و نه تغییری در آن ایجاد کنند. این آیه می‌فرماید که بسیاری از کسانی که مورد عبادت قرار گرفته‌اند (مانند عیسای مسیح یا دیگر انسان‌های صالح یا فرشتگان و...)، خود یکتاپرستاند و برای نزدیک شدن به پروردگارشان وسیله‌ای می‌جویند و به رحمتش امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند؛ پس چگونه ممکن است از خدا جدا و برای خود مستقل باشند و بدون اذن و اجازهٔ او مشکلی را از دوش شما بردارند؛ در حالی‌که خود خاکسار درگاه او هستند و به نیازمندی خود به خداوند معترف‌اند.[۴]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۱۵۷ ۲ـ پیشین، ص ۱۶۱ ۳ـ پیشین، ص ۱۶۱

۴ـ المیزان، ج۱۳، ص ۱۲۸ و نمونه، ج۱۲، ص ۱۶۲

وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرْسِلَ بِالْءَايَٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلْأَوَّلُونَ ۚ
وَءَاتَيْنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا۟ بِهَا ۚ وَمَا نُرْسِلُ بِالْءَايَٰتِ
إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِ ۚ
وَمَا جَعَلْنَا ٱلرُّءْيَا ٱلَّتِىٓ أَرَيْنَٰكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ
ٱلْمَلْعُونَةَ فِى ٱلْقُرْءَانِ ۚ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَٰنًا
كَبِيرًا ﴿٦٠﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟
إِلَّآ إِبْلِيسَ ۖ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾ قَالَ أَرَءَيْتَكَ هَٰذَا
ٱلَّذِى كَرَّمْتَ عَلَىَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ
ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾ قَالَ ٱذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ
جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُورًا ﴿٦٣﴾ وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ
مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ
فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ وَعِدْهُمْ ۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ
إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾ إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌ ۚ
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾ رَّبُّكُمُ ٱلَّذِى يُزْجِى لَكُمُ
ٱلْفُلْكَ فِى ٱلْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستیِ بهانه‌جویان) را بفرستیم جز اینکه پیشینیان (که همین درخواستها را داشتند، و با ایشان هماهنگ بودند)، آن را تکذیب کردند؛ (از جمله،) ما به (قوم) ثمود، ناقه دادیم؛ (معجزه‌ای) که روشنگر بود؛ امّا بر آن ستم کردند (و ناقه را کشتند). ما معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجّت) می‌فرستیم. ۵۹ (به یاد آور) زمانی را که به تو گفتیم: «پروردگارت احاطهٔ کامل به مردم دارد؛(و از وضعشان کاملاً آگاه است.) و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجرهٔ ملعونه [= درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آنها را بیم داده (و انذار) می‌کنیم؛ امّا جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی‌افزاید.» ۶۰ (به یاد آورید) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟!» ۶۱ (سپس) گفت: «به من بگو، این کسی را که بر من برتری داده‌ای (به چه دلیل بوده است؟) اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری، همهٔ فرزندانش را، جز عدّهٔ کمی، گمراه و ریشه‌کن خواهم ساخت.» ۶۲ فرمود: «برو! هر کس از آنان از تو تبعیّت کند، جهنم کیفر شماست، کیفری است فراوان! ۶۳ هر کدام از آنها را می‌توانی با صدایت تحریک کن؛ و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار؛ و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی؛ و آنان را با وعده‌ها سرگرم کن! ـ ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده‌ای به آنها نمی‌دهد ـ ۶۴ (امّا بدان) تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من، نخواهی یافت (و آنها هیچ‌گاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند). همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد.» ۶۵ پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت درمی‌آورد، تا از نعمت او بهره‌مند شوید؛ او نسبت به شما مهربان است. ۶۶

**۶۰. رؤیای پیامبر(ص) و شجرهٔ ملعونه :** در این‌که منظور از «رؤیایی که به پیامبر نشان داده شد» و نیز «درخت لعنت‌شده در قرآن» چیست، تفسیرهای گوناگونی شده است؛ اما نظری که با آیات قرآن و روایات اهل بیت(ع) سازگارتر است، این است که این رؤیا اشاره به جریان معروفی است که پیامبر(ص) در خواب دید میمون‌هایی از منبر او بالا و پایین می‌روند. چنان از آن خواب ناراحت و غمگین شد که بعد از آن کمتر می‌خندید. تعبیر آن خواب، بنی‌امیه بودند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر نشستند؛ در حالی‌که از یکدیگر تقلید می‌کردند و افرادی بدون شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول‌الله(ص) را به فساد کشیدند. همچنین در بسیاری از تفسیرهای شیعه و اهل تسنن نقل شده که «شجرهٔ ملعونه»، سلسلهٔ بنی‌امیه هستند. این تفسیر، متناسب با تفسیری است که از رؤیای پیامبر ارایه گردید. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در کجای قرآن، شجرهٔ خبیثهٔ بنی‌امیه مورد لعن و نفرین واقع شده است. در پاسخ می‌گوییم که در آیهٔ ۲۶ سورهٔ ابراهیم سخن از شجرهٔ خبیثه به میان آمده و با توجه به مفهومی که شجرهٔ خبیثه دارد و با توجه به روایاتی که در تفسیر آن وارد شده و شجرهٔ خبیثه را به بنی‌امیه تفسیر کرده و نیز با توجه به این‌که خبیثه از نظر معنا با ملعونه متلازم است، می‌توان گفت که در قرآن ذکر شده است.[1]

**۶۴ و ۶۵. آیا شیطان بر انسان‌ها تسلط دارد؟ :** در این آیات، خداوند به شیطان دستور داده که انسان‌هایی را که از او پیروی می‌کنند، گمراه کند و تمام توان خویش را در این راه بگمارد. البته این دستور، «امر تهدیدی» است؛ همان‌طور که به شخصی که هدایت‌پذیر نیست و دست از نافرمانی برنمی‌دارد، گفته می‌شود: «برو هرکاری می‌خواهی بکن.» اما خداوند دست شیطان را در اجرای نقشه‌اش باز نگذاشته و در همان ابتدا به او فرموده است: «**بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.**» (حجر ـ ۴۲). همچنین در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سورهٔ نحل در این باره فرموده است: «**او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد. تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و آنها که نسبت به او [- خدا] شرک می‌ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا گردن می‌نهند).**»[2]

**۶۴. شیطان؛ چوپان گلهٔ گمراهان :** «**هر کدام از آنها را می‌توانی، با صدایت تحریک کن.**» این جمله، کنایه از خوار شمردن پیروان شیطان با وسوسه‌های باطل شیطانی است. گویا خداوند شیطان را به چوپان و پیروانش را به گلّه‌ای تشبیه کرده که آن گله با صدا و بانگ نامفهومی از چوپان به راه می‌افتند؛ در حالی‌که درست نمی‌فهمند که او چه می‌گوید و از آنها چه می‌خواهد و آنها را به کجا سوق می‌دهد.[3]

**۶۴. لشکر پیاده و سوارهٔ شیطان :** باید توجه داشت که شیطان لشکر سواره و پیاده به آن معنی که در نیروهای مسلّح وجود دارد، ندارد؛ ولی می‌دانیم دستیاران فراوانی از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای اغوای مردم به او کمک می‌دهند؛ بعضی سریع‌تر و نیرومندتر همچون لشکر سواره‌اند، بعضی آرام‌تر و ضعیف‌تر همچون لشکر پیاده.[4]

**۶۴. چگونه شیطان در ثروت و فرزندان انسان شریک می‌شود؟ :** منظور از شرکت جستن شیطان در مال و فرزند آدمی، سهم بردن از نفع و سود آنها است؛ مثل این‌که انسان مورد وسوسهٔ شیطان قرار گیرد و مالی را که نیاز طبیعی اوست و می‌تواند از راه حلال کسب کند، از طریق حرام به‌دست آورد. در آن حال، هم انسان به خواسته‌اش رسیده و هم شیطان؛ به جز این‌که انسان از رحمت خدا دور شده است. نیز اگر انسان بر اثر وسوسهٔ شیطانی، فرزندی را که می‌تواند از راه حلال به دنیا آورد، از راه حرام متولد کند یا فرزند حلال‌زاده‌اش را آن‌گونه که خدا می‌خواهد، تربیت نکند، به شیطان کمک کرده و شیطان را در بخشی از فرزند خود شریک کرده است. بنابر این، قرار دادن ثروت و فرزندان در مسیر شیطان ـ به هر شیوه‌ای که باشد ـ شریک کردن او در آنها است.[5]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۱۷۲ ۲ ـ اطیب‌البیان، ج۸ ، ص ۲۷۹ ۳ـ المیزان، ج۱۳، ص ۱۴۲
۴ـ نمونه، ج۱۲، ص ۱۸۳ ۵ ـ المیزان، ج۱۳، ص ۱۴۳

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ
فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ۚ وَكَانَ الْإِنسَانُ كَفُورًا
﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ
حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ
فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ
فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾
۞ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا
تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ۖ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾
وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا
﴿٧٢﴾ وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ
عَلَيْنَا غَيْرَهُ ۖ وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾ وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ
لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ
الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

ثلاثة ارباع الحزب ٢٩

و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد، جز او، تمام کسانی را که (برای حلّ مشکلات خود) می‌خوانید، فراموش می‌کنید؛ امّا هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، روی می‌گردانید؛ و انسان، بسیار ناسپاس است. ۶۷ آیا از این ایمن هستید که در خشکی (با یک زلزلهٔ شدید) شما را در زمین فرو ببرد، یا طوفانی از سنگریزه بر شما بفرستد (و در آن مدفونتان کند)، سپس حافظ (و یاوری) برای خود نیابید؟! ۶۸ یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند، و تندباد کوبنده‌ای بر شما بفرستد، و شما را بخاطر کفرتان غرق کند، سپس دادخواه و خونخواهی در برابر ما پیدا نکنید؟! ۶۹ ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم. ۷۰ (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم. کسانی که نامهٔ عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و به قدر رشتهٔ شکاف هستهٔ خرمایی به آنان ستم نمی‌شود. ۷۱ امّا کسی که در این جهان (از دیدن چهرهٔ حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است. ۷۲ نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی؛ و در آن صورت، تو را به دوستی خود برگزینند. ۷۳ و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود اندکی به آنان تمایل کنی. ۷۴ اگر چنین می‌کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنها) را بعد از مرگ، به تو می‌چشاندیم؛ سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی‌یافتی. ۷۵

**۷۰. انسان؛ برترین مخلوق خدا :** به فرمودهٔ این آیه، مقام انسان، از بسیاری از موجودات برتر است؛ اما آیا از فرشتگان هم بالاتر است؟ مفسران در پاسخ این سؤال، سخنان گوناگونی بیان کرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که اصلاً آیهٔ مورد بحث به برتری فرشتگان بر انسان‌ها یا بالعکس اشاره‌ای ندارد؛ بلکه تنها در بارهٔ برتری انسان‌ها بر حیوانات و گروه جن بحث کرده است؛ اما در پاسخ این سؤال که مقام یک فرشته برتر است یا انسان باید گفت که مقام یک فرشته از یک انسان معمولی بالاتر است؛ چرا که آنها در کمال پاکی و طهارت و خلوص نیت به سر می‌برند و از انسانی که خود را از رذایل و ناپاکی‌ها پاک نکرده، بالاترند. اگر اما همین انسان زمینی در مسیر کمالی که خداوند در پیش راه او قرار داده، حرکت کند، ممکن است به مقامی برسد که فرشتگان هم به آن مقام نرسیده باشند؛ چنان‌که در قرآن به صراحت از خضوع فرشتگان در مقابل حضرت آدم(ع) ـ که نمونه‌ای از انسان کامل بود ـ یاد شده است.[1] در روایتی از امیرالمؤمنین(ع) می‌خوانیم: **«خداوند عزوجل در ملائکه عقل را بدون شهوت نهاد و در حیوانات، شهوت را بدون عقل قرار داد و در آدمیزاد، هر دو را قرار داد. پس هر کس عقلش بر شهوتش چیره شود، از فرشتگان بهتر است و هر کس شهوتش بر عقلش غالب گردد، از حیوانات پست‌تر.»**[2]

**۷۱. رهبری و نقش آن در سرنوشت انسان‌ها :** آغاز این آیه به موضوع رهبری و نقش آن در سرنوشت انسان‌ها پرداخته است. به فرمودهٔ این آیه، آنها که رهبری پیامبران(ع) و جانشینان آنان را در هر عصر و زمان پذیرفته‌اند، همراه پیشوایشان خواهند بود، و آنها که رهبری شیطان و پیشوایان گمراهگر را انتخاب کرده‌اند، همراه او خواهند بود. خلاصه این‌که پیوند رهبری و پیروی در این جهان، به‌طور کامل در آن جهان منعکس می‌شود و بر اساس آن، گروه‌هایی که اهل نجات و اهل عذاب‌اند، مشخص می‌گردند. این تعبیر در عین این‌که یکی از اسباب تکامل انسان را بیان می‌کند، هشداری به همهٔ افراد بشر است که در انتخاب رهبر، فوق‌العاده دقیق و سخت‌گیر باشند و زمام فکر و برنامهٔ خود را به دست هر کس نسپرند. در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: **«آیا شما خدا را سپاس نمی‌گویید؟ هنگامی که روز قیامت می‌شود، خداوند هر گروهی را با کسی که ولایت او را پذیرفته، می‌خواند و ما (امامان) را با پیامبر. آنگاه شما به ما پناه می‌آورید. پس به کدامین سوی نگاه می‌کنید؟ به خدای کعبه سوگند، شما را به سوی بهشت می‌برند (و این جمله را سه بار تکرار فرمود).»**[3]

**۷۳ تا ۷۵. مشرکان؛ خواستار طرد مسلمانان مستضعف :** در شأن نزول این آیات وارد شده که مشرکین از پیامبر(ص) خواستند که دست از بدگویی خدایان ایشان بر دارد و غلامان و کنیزان بی‌شخصیت و مستضعف را که مسلمان شده و به وی گرویده‌اند، از خود دور کند؛ چون عارشان می‌شد که با بردگان خود یکجا بنشینند و آیات خدا را بشنوند. این آیات در چنین شرایطی نازل شده است. البته خداوند در آیهٔ ۷۴ بیان می‌فرماید که پیامبرش را در پرتوی مقام عصمت از هرگونه تمایل به مشرکان حفظ فرمود و پیامبر هیچ‌گونه واکنش مثبتی در برابر پیشنهاد آنها از خود نشان نداد.[4]

---

۱ـ اقتباس از المیزان، ج۱۳، ص ۱۶۱ ـ ۱۵۶

۲ـ نمونه، ج۱۲، ص ۲۰۰

۳ـ پیشین، ص ۲۰۱

۴ـ المیزان، ج۱۳، ص ۱۶۹

وَإِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا
وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا
قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾ أَقِمِ الصَّلَاةَ
لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ
الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ
أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾ وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ
صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا
نَّصِيرًا ﴿٨٠﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا ﴿٨١﴾ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنسَانِ
أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾ قُلْ
كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ
سَبِيلًا ﴿٨٤﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾ وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ
بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

و نزدیک بود (با نیرنگ و توطئه) تو را از این سرزمین بلغزانند، تا از آن بیرونت کنند؛ و هرگاه چنین می‌کردند، (گرفتار مجازات سخت الهی شده، و) پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند. ۷۶ این سنّت (ما در مورد) پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم؛ و هرگز برای سنّت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت. ۷۷ نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب [= نیمه شب] برپا دار؛ و همچنین قرآن فجر [= نماز صبح] را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است. ۷۸ و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان. این یک وظیفهٔ اضافی برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد. ۷۹ و بگو: «پروردگارا! مرا (در هر کار،) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز؛ و از سوی خود، حجّتی یاری کننده برایم قرار ده.» ۸۰ و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است.» ۸۱ و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید. ۸۲ هنگامی که به انسان نعمت می‌بخشیم، (از حق) روی می‌گرداند و متکبرانه دور می‌شود؛ و هنگامی که (کمترین) بدی به او می‌رسد، (از همه چیز) مأیوس می‌گردد. ۸۳ بگو: «هر کس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند؛ و پروردگارتان کسانی را که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد.» ۸۴ و از تو دربارهٔ «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.» ۸۵ و اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی فرستاده‌ایم، از تو می‌گیریم؛ سپس کسی را نمی‌یابی که در برابر ما، از تو دفاع کند؛ ۸۶

**۸۵. روح چیست؟ :** موارد استعمال این کلمه در قرآن بسیار متنوّع است: گاهی به معنای روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می‌کرده (بقره ـ ۲۵۳)، گاه به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می‌کند، اطلاق شده (مجادله ـ ۲۲)، زمانی به معنای «فرشتهٔ مخصوص وحی» آمده و با عنوان «امین» توصیف شده (شعراء ـ ۱۹۳) و گاه به معنای فرشتهٔ بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان (نبأ ـ ۳۸ و قدر ـ ۴) و گاه به معنای قرآن و وحی آسمانی (شوری ـ ۵۲) و زمانی هم به معنای روح انسانی آمده است (سجده ـ ۹ و حجر ـ ۲۹). از مجموع قراین موجود در آیهٔ مورد بحث و خارج آن چنین استفاده می‌شود که پرسش‌کنندگان، از حقیقت روح آدمی سؤال می‌کردند؛ همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می‌سازد و برترین شرف ما است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می‌گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می‌دهیم، اسرار علوم را می‌شکافیم و به اعماق موجودات راه می‌یابیم. آنان می‌خواستند بدانند حقیقت این اعجوبهٔ عالم آفرینش چیست و چون روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن، غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است، پیامبر(ص) مأمور می‌شود در یک جملهٔ کوتاه و پرمعنا بگوید: «**روح از عالم امر است**»؛ یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد. سپس برای این‌که از این پاسخ تعجب نکنند، اضافه می‌کند بهرهٔ شما از علم و دانش بسیار کم است. بنابر این جای شگفتی نیست که رازهای روح را نشناسید؛ هر چند از همه چیز به شما نزدیک‌تر است. در روایتی از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در تفسیر این آیه می‌خوانیم: «**روح از مخلوقات خداوند است که بینایی و نیرو دارد و پشتیبانی می‌کند. خدا آن را در دل‌های پیامبران و مؤمنان قرار می‌دهد.**» در حدیث دیگری از یکی از آن دو امام بزرگوار نقل شده که فرمود: «**روح، از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است**». بخش دیگری از روایات، روح را مخلوقی برتر از جبرئیل و میکائیل معرفی کرده‌اند که با پیامبر(ص) و امامان همراه بوده و آنان را در مسیر حرکت و انجام وظیفه از هر گونه انحراف باز می‌داشته است. این روایات با آنچه در تفسیر آیه گفتیم، مخالفتی ندارد؛ بلکه با آنها هماهنگ است؛ زیرا روح انسان، مراتب و درجاتی دارد. آن مرتبه‌ای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبهٔ فوق‌العاده والایی است که از آثارش مصون بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علم فوق‌العاده است و مسلّماً چنین مرتبه‌ای از روح، از همهٔ فرشتگان برتر خواهد بود؛ حتی از جبرئیل و میکائیل.[1] البته در کنار این نظر، برخی از مفسران بر اساس آیات قرآن و شأن نزول‌هایی که در بارهٔ یهودیان وارد شده است، بر آن‌اند که جامعهٔ یهود، یا دست‌کم یهود معاصر با پیامبر، جبرئیل را دشمن می‌داشتند و او را فرشتهٔ عذاب می‌نامیدند. تا آنجا که در بارهٔ او می‌گفتند: خداوند به او دستور داده بود که نبوت را در سلسلهٔ فرزندان اسرائیل قرار دهد؛ ولی او آن را به فرزندان اسماعیل داد. با توجه به این مطلب، به ویژه این‌که طراحان سؤال، گروه یهود بودند و در بارهٔ جبرئیل عقیدهٔ ویژه‌ای داشتند و او را به علت این‌که مأمور عذاب بود و از زوال فرمانروایی بنی‌اسرائیل به وسیلهٔ بخت‌النصر گزارش داده بود و در نبوت خیانت ورزیده بود، می‌توان گفت که مقصود آنان از روح همان «روح‌الامین» است و آنان می‌خواستند از این طریق نظر پیامبر را در بارهٔ او به دست آورند تا اگر با نظر آنان موافقت داشت، از تأیید او بهره بگیرند و در غیر این صورت با او مخالفت ورزند. از این جهت به قریش تعلیم دادند که از او در بارهٔ روح نیز سؤال کنند. بنابر این روشن شد که مقصود از روح مورد سؤال، جبرئیل است که مورد خشم گروه یهود بود. تفسیر جملهٔ «قل الروح من امر ربی» بسیار روشن است و آن این که امین وحی از مأموران پروردگار است و او هر کاری را که انجام دهد، به امر و فرمان خداوند است. اگر قومی را نابود می‌کند و یا اگر حضرت محمد(ص) را به رسالت مفتخر می‌کند، همگی به اذن خدا است و از فرمان او الهام می‌گیرد. در این صورت دلیلی ندارد که او را دشمن بدارید و به دشمنی با او برخیزید.[2]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۲۵۰ ۲ـ منشور جاوید، ج۳، ص ۲۰۸ و ۲۱۵

إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ إِنَّ فَضْلَهُۥ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾
قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ
هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِى هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ
مَثَلٍ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾ وَقَالُوا۟ لَن نُّؤْمِنَ
لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ ٱلْأَرْضِ يَنۢبُوعًا ﴿٩٠﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ
جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ ٱلْأَنْهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾
أَوْ تُسْقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِىَ بِٱللَّهِ
وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ
فِى ٱلسَّمَآءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَٰبًا نَّقْرَؤُهُۥ ۗ
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّى هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا ﴿٩٣﴾ وَمَا مَنَعَ
ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓا۟ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَبَعَثَ
ٱللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا ﴿٩٤﴾ قُل لَّوْ كَانَ فِى ٱلْأَرْضِ مَلَٰٓئِكَةٌ يَمْشُونَ
مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكًا رَّسُولًا ﴿٩٥﴾ قُلْ كَفَىٰ
بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

مگر رحمت پروردگارت (شامل حالت گردد)، که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است. ۸۷ بگو: «اگر انسانها و پریان (جنّ و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند. ۸۸ ما در این قرآن، برای مردم از هر چیز نمونه‌ای آوردیم (و همهٔ معارف در آن جمع است)؛ امّا بیشتر مردم (در برابر آن، از هر کاری) جز انکار، ابا داشتند. ۸۹ و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه چشمهٔ جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی، ۹۰ یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و نهرها در لابه‌لای آن جاری کنی، ۹۱ یا قطعات (سنگهای) آسمان را ـ آنچنان که می‌پنداری ـ بر سر ما فرود آری؛ یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری، ۹۲ یا برای تو خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا باشد؛ یا به آسمان بالا روی؛ حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه نامه‌ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم.» بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌معنی)! مگر من جز انسانی فرستادهٔ خدا هستم؟!» ۹۳ تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بی‌خبری) گفتند: «آیا خداوند بشری را بعنوان رسول فرستاده است؟!» ۹۴ بگو: «(حتّی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند، و) با آرامش گام برمی‌داشتند، ما فرشته‌ای را بعنوان رسول، بر آنها می‌فرستادیم؛» (چرا که رهنمای هر گروهی باید از جنس خودشان باشد). ۹۵ بگو: «همین کافی است که خداوند، میان من و شما گواه باشد؛ چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست. ۹۶

**۸۸ و ۸۹. کتابی که جن و انس از آوردن آن ناتوان‌اند :** این آیه با صراحت تمام، همهٔ جهانیان، کوچک و بزرگ، عرب و غیر عرب، انسان‌ها و حتی موجودات عاقل غیر انسانی، دانشمندان، فلاسفه، ادبا، مورخان، نوابغ و غیر نوابغ را بدون استثنا به مقابله با قرآن دعوت کرده و گفته است که اگر فکر می‌کنید قرآن سخن خدا نیست و ساختهٔ مغز بشر است، همانند آن را بیاورید و هرگاه بعد از تلاش و کوشش همگانی، خود را ناتوان یافتید، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است. این دعوت به مقابله که در اصطلاح علمای عقاید، «تحدّی» نامیده می‌شود، یکی از ارکان هر معجزه است، و هر جا چنین تعبیری به میان آمده باشد، به روشنی می‌فهمیم که آن موضوع از معجزات است. آیهٔ ۸۹ ، بیان یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن یعنی «جامعیت» آن است. به راستی این تنوع محتوای قرآن، آن هم از انسانی درس‌نخوانده، عجیب است؛ کتابی حاوی دلایل محکم عقلی، احکام متین و استوار، بحث‌های تاریخی بی‌نظیر و هیجان‌انگیز و بیدارگر و خالی از هرگونه خرافه، مباحث اخلاقی عالی، موضوعات علمی دقیق و فوق‌العاده و ... خلاصه، قرآن در هر وادی که گام نهاده، عالی‌ترین نمونه را ارایه داده است. آیا با توجه به این‌که معلومات انسان محدود است و این‌که پیامبر(ص) در محیطی پرورش یافته بود که از همان علم و دانش محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود، وجود این همه محتویات متنوع در زمینه‌های توحیدی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و نظامی دلیل بر این نیست که از مغز انسان تراوش نکرده بلکه از ناحیهٔ خدا است؟ به همین دلیل اگر جن و انس جمع شوند که همانند آن را بیاورند، قادر نخواهند بود. فرض کنیم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم گوناگون جمع شوند و دایرةالمعارفی را تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند، ممکن است این مجموعه برای امروز جامعیت داشته باشد؛ اما بی‌شک برای پنجاه سال بعد، نه تنها ناقص و نارسا است، بلکه آثار کهنگی از آن می‌بارد؛ در حالی که قرآن در هر زمانی که خوانده می‌شود ـ به ویژه در عصر ما ـ چنان است که گویی امروز نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی‌شود.[1]

**۹۴ و ۹۵. لزوم سنخیت پیامبر با مردم :** در آیات گذشته، سخن از بهانه‌جویی‌های مشرکان در زمینهٔ توحید بود. در این آیات، به بهانهٔ همگونی اشاره شده، می‌فرماید: «**تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود که گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟**» آیا باورکردنی است که این مقام والا و بسیار مهم بر عهدهٔ انسانی گذارده شود؟ آیا نباید این رسالت عظیم را بر دوش نوع برتری همچون فرشتگان بگذارند تا از عهدهٔ آن به خوبی برآیند؟ این منطق سست و بی‌پایه، مخصوص به یک گروه و دو گروه نبود؛ بلکه بسیاری از افراد بی‌ایمان در طول تاریخ در برابر پیامبران به آن تمسک کرده‌اند. قرآن در یک جملهٔ کوتاه و روشن، پاسخ پرمعنایی به همهٔ آنها داده، می‌گوید: «**بگو حتی اگر در روی زمین، فرشتگانی (زندگی می‌کردند، و) با آرامش گام می‌زدند، ما از آسمان فرشته‌ای را به عنوان پیامبر بر آنها نازل می‌کردیم.**»؛ یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد: انسان برای انسان‌ها و فرشته برای فرشتگان. دلیل این همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است؛ زیرا مهم‌ترین بخش تبلیغی یک رهبر، بخش عملی او است؛ همان سرمشق بودن او. این نیز تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرایز و احساسات و همان ساختمان روحی باشد؛ وگرنه پاکی و پرهیزگاری فرشته‌ای که نه شهوت جنسی دارد و نه سایر غرایز انسانی و نه نیاز به مسکن و لباس و غذا، هیچ‌گاه نمی‌تواند سرمشقی برای انسان‌ها باشد؛ بلکه مردم می‌گویند او از دل ما خبر ندارد و نمی‌داند چه طوفان‌هایی بر اثر شهوت و غضب در روح ما جریان دارد ... او تنها برای دل خودش سخنی می‌گوید و اگر احساسات ما را داشت، مثل ما بود یا بدتر. همچنین رهبر باید همهٔ دردها و نیازهای پیروان خود را به خوبی درک کند تا برای درمان و پاسخگویی به آن آماده باشد. به همین دلیل، پیامبران از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند و غالباً دوران‌هایی از سخت‌ترین نوع زندگی را تحمل کرده‌اند تا همهٔ تلخی‌های زندگی را بچشند و حقایق دردناک را لمس کنند و خود را برای درمان آنها آماده و مهیا سازند.[2]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۲۷۳ ۲ـ پیشین، ص ۲۸۹

وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ
أَوْلِيَاءَ مِن دُونِهِ ۖ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ
عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۖ مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۖ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا
﴿٩٧﴾ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا
عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا
أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ
مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ ۖ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا
كُفُورًا ﴿٩٩﴾ قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ
خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ ۚ وَكَانَ الْإِنسَانُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ
تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۖ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ
فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ
مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ ۖ وَإِنِّي
لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾ فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ
فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾ وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

حزب ٢٠

هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافتهٔ واقعی اوست؛ و هر کس را (بخاطر اعمالش) گمراه سازد، هادیان و سرپرستانی غیر خدا برای او نخواهی یافت؛ و روز قیامت، آنها را بر صورتهایشان محشور می‌کنیم، در حالی که نابینا و گنگ و کرند؛ جایگاهشان دوزخ است؛ هر زمان آتش آن فرونشیند، شعلهٔ تازه‌ای بر آنان می‌افزاییم! ۹۷ این کیفر آنهاست، بخاطر اینکه نسبت به آیات ما کافر شدند و گفتند: «آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده‌ای شدیم، بار دیگر آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!» ۹۸ آیا نمی‌دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است مثل آنان را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند)؟! و برای آنان سرآمدی قطعی ـ که شکی در آن نیست ـ قرار داده؛ امّا ظالمان، جز کفر و انکار را پذیرا نیستند. ۹۹ بگو: «اگر شما مالک خزاین رحمت پروردگار من بودید. در آن صورت، (بخاطر تنگ نظری) امساک می‌کردید، مبادا انفاق، مایهٔ تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است. ۱۰۰ ما به موسی نُه معجزهٔ روشن دادیم؛ پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که (موسی) به سراغ آنها آمد (چگونه بودند)؟ فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می‌کنم تو دیوانه (یا ساحری).» ۱۰۱ (موسی) گفت: «تو می‌دانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین ـ برای روشنی دلها ـ نفرستاده؛ و من گمان می‌کنم ای فرعون، تو (بزودی) هلاک خواهی شد.» ۱۰۲ پس (فرعون) تصمیم گرفت آنان را از آن سرزمین ریشه‌کن سازد؛ ولی ما، او و تمام کسانی را که با او بودند، غرق کردیم. ۱۰۳ و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم: «در این سرزمین [= مصر و شام] ساکن شوید؛ امّا هنگامی که وعدهٔ آخرت فرا رسد، همهٔ شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می‌آوریم.» ۱۰۴

**۱۰۰. فضیلت سخاوت :** «قتور» از مادهٔ «قَتر» به معنای امساک در خرج کردن است و چون قتور، صیغهٔ مبالغه است، معنی شدت امساک و تنگ‌نظری را می‌رساند. در بسیاری از آیات قرآن، انسان به‌طور مطلق و بی‌قید و شرط مورد برخی از ملامت‌ها قرار گرفته و با صفاتی همچون بخل و جهل و ظالم بودن، عجول بودن و مانند اینها توصیف شده است. این تعبیرات هرگز منافات با این ندارد که مؤمنان و افراد تربیت‌شده، درست در جهت مخالف این صفات قرار داشته باشند؛ بلکه اشاره به این است که طبیعت آدمی چنین است که اگر تحت تربیت رهبران الهی قرار نگیرد و او را به حال خودش واگذارند، آمادگی پذیرش همهٔ این صفات زشت را دارد؛ نه این‌که ذاتاً چنین آفریده شده یا سرانجام همهٔ انسان‌ها چنین خواهند شد.[1] در روایات معصومین(ع) ارزش فراوانی برای خصلت نیکوی سخاوت ذکر شده و بخل و تنگ‌نظری نیز به شدت نکوهش گردیده است. در روایتی از پیامبر اکرم(ص) می‌خوانیم که «**سخاوت، درختی در بهشت است که شاخه‌هایش به سوی دنیا آویزان است. پس هرکس با انفاق و بخشش به شاخه‌ای از آن چنگ زند، او را به بهشت می‌کشاند. و بخل، درختی در آتش است و هرکس با تنگ‌نظری و خودداری از انفاق و بخشش به شاخه‌ای از آن چنگ زند، او را به جهنم می‌کشاند.**». در روایت دیگری از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**جوان سخاوتمند گنهکار، از عابد بخیل، به خدا نزدیکتر است.**» در علاج و مداوای عملی بیماری روحی بخل گفته‌اند که انسان باید خود را به بخشش مال عادت دهد تا سخاوت ملکهٔ او گردد.[2]

**۱۰۱. معجزات موسی(ع) پیش از غرق شدن فرعونیان :** معجزاتی که قرآن از حضرت موسی(ع) نقل می‌کند، بیش از نه تا است؛ ولی معجزاتی که این آیه بدانها اشاره دارد، آنهایی است که قبل از هلاکت فرعون و فرعونیان صادر شد: ۱ـ تبدیل عصای حضرت موسی(ع) به مار عظیم ۲ـ ید بیضاء: بدین صورت که حضرت موسی(ع) دست خود را در گریبان خود می‌کرد و چون بیرون می‌آورد، آن دست چون خورشید می‌درخشید (به این دو معجزه در آیهٔ ۳۲ سورهٔ قصص اشاره شده است) ۳ـ طوفان‌های کوبنده ۴ـ ملخ‌ها که بر زراعت‌ها و درختان آنها مسلّط گشت ۵ـ آفت گیاهی که غلّات آنها را نابود می‌کرد ۶ ـ قورباغه‌ها که از رود نیل سر بر آوردند و آن‌قدر تولید مثل کردند که زندگی آنها دچار بدبختی و مشکلات شد ۷ـ خون: بدین صورت که آب فرعونیان به خون تبدیل شد (به این پنج معجزه در آیهٔ ۱۳۳ سورهٔ اعراف اشاره شده است) ۸ ـ قحطی و خشکسالی ۹ـ کمبود میوه‌ها (این دو معجزه در آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ اعراف آمده است).[3]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۰۱ ۲ـ اطیب‌البیان، ج۸ ، ص ۳۱۴

۳ـ اطیب‌البیان، ج۸ ، ص ۳۱۴ و نمونه، ج۱۲، ص ۳۰۹

وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ ۗ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱۰۵﴾
وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا ﴿۱۰۶﴾ قُلْ
آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا ۚ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿۱۰۷﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ
وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿۱۰۸﴾ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا
﴿۱۰۹﴾ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ ۚ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ
سَبِيلًا ﴿۱۱۰﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ
شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ ۖ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ﴿۱۱۱﴾

## سُورَةُ الْكَهْفِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَل
لَّهُ عِوَجًا ﴿۱﴾ قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ
الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿۲﴾
مَّاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا ﴿۳﴾ وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿۴﴾

و ما قرآن را بحق نازل کردیم؛ و بحق نازل شد؛ و تورا، جز بعنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده، نفرستادیم. ۱۰۵ و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را بتدریج نازل کردیم. ۱۰۶ بگو: «خواه به‌آن ایمان بیاورید، و خواه ایمان نیاورید، کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (این آیات) بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان به خاک می‌افتند؛ ۱۰۷ و می‌گویند: «منزه است پروردگار ما، که وعده‌هایش بیقین انجام‌شدنی است.» ۱۰۸ آنها (بی‌اختیار) به زمین می‌افتند و گریه می‌کنند؛ و (تلاوت این آیات، همواره) بر خشوعشان می‌افزاید. ۱۰۹ بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است؛ و) برای او بهترین نامهاست.» و نمازت را زیاد بلند، یا خیلی آهسته نخوان؛ و در میان آن دو، راهی (معتدل) انتخاب کن. ۱۱۰ و بگو: «ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت دارد، و نه بخاطر ضعف و ذلّت، (حامی و) سرپرستی برای اوست.» و او را بسیار بزرگ بشمار. ۱۱۱

سوره کهف

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

حمد مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده)اش نازل کرد، و هیچ گونه کژی در آن قرار نداد؛ ۱ در حالی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتابهای (آسمانی) دیگر است؛ تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند؛ و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می‌دهند، بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست: ۲ (همان بهشت برین) که جاودانه در آن خواهند ماند. ۳ و (نیز) آنهارا که گفتند: «خداوند، فرزندی (برای خود) انتخاب کرده است»، انذار کند. ۴

**۱۰۵. مصونیت قرآن از تحریف :** در این‌که فرق میان «و بالحقّ انزلناه» **(و ما قرآن را به حق نازل کردیم)** و «و بالحق نزل» **(و به حق نازل شد)** چیست، مفسران بیانات گوناگونی دارند. آنچه روشن‌تر به نظر می‌رسد، این است که گاه انسان شروع به کاری می‌کند، اما چون قدرتش محدود است، نمی‌تواند آن را تا به آخر به‌طور صحیح به پایان برساند؛ اما کسی که از همه چیز آگاه است و بر همه چیز تواناست، هم صحیح شروع می‌کند و هم آن را به‌طور کامل تحقق می‌بخشد. برای مثال، گاهی انسان آب زلالی را از سرچشمه رها می‌کند، اما چون نمی‌تواند آن را در راه از آلودگی‌ها حفظ کند، پاک و زلال به دست مصرف‌کننده نمی‌رسد؛ ولی آن کس که از هر نظر بر کار خود مسلّط است، هم آن آب را پاک و زلال از چشمه بیرون می‌آورد، هم آن را پاک و زلال در ظرف‌های تشنگان و نوشندگان وارد می‌کند. قرآن نیز درست چنین کتابی است که به حق از ناحیهٔ خداوند نازل شده است و در تمام مسیر ابلاغ، چه در آن مرحله که واسطه جبرئیل بوده و چه در آن مرحله که گیرنده پیامبر بوده، در همهٔ احوال آن را از هر نظر حفظ و حراست فرموده و حتی با گذشت زمان، به مقتضای «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» دست هیچ گونه تحریف به دامانش دراز نشده و نخواهد شد؛ چرا که خدا پاسداری‌اش را به عهده گرفته است. بنابر این، این آب زلال وحی الهی، از عصر پیامبر(ص) تا پایان جهان، دست‌نخورده به همهٔ دل‌ها راه یافته و می‌یابد.[۱]

**۱۰۶. یکی از دلایل نزول تدریجی قرآن :** این آیه به یکی از دلایل مهم نزول تدریجی قرآن اشاره دارد؛ این‌که پیامبر(ص) آن را با درنگ بر مردم بخواند. خاصیت این امر این بود که مردم به آسانی بتوانند در قرآن اندیشه کنند و آن را حفظ کرده، معارف بلند آن را درک کنند و بتوانند به دستورهای عملی آن عمل کنند. اگر قرآن یکباره نازل می‌گردید، طبع مردم آن روزِ سرزمین حجاز از گرفتن معارف و احکام آن زده می‌شد؛ زیرا یکباره حجم عظیمی از مسائل اعتقادی و دستورهای عملی به آنها تحمیل می‌گردید و انسانی که تا آن زمان هیچ کاری با مبدأ و معاد و شریعت نداشت، با کوهی از مسائل اعتقادی و عملی مواجه می‌شد که پذیرش یکبارهٔ آن برایش دشوار بود.[۲]

**۱۱۰. برای او نام‌های نیک است :** در شأن نزول این بخش از آیهٔ شریفه نقل شده که پیامبر(ص) یک شب در مکه در حال سجده بود و خدا را به نام یا رحمن و یا رحیم می‌خواند. مشرکان بهانه‌جو از فرصت استفاده کرده، گفتند: ببینید ... این مرد، ما را سرزنش می‌کند که چرا چند خدایی هستیم؛ اما خودش دو خدا را پرستش می‌کند؛ در حالی که می‌پندارد موحد است و یک معبود بیشتر ندارد. این آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که این اسم‌های متعدد، از یک ذات پاک خبر می‌دهند.[۳]

**۱۱۰. شیوهٔ قرائت نماز :** بخش پایانی آیهٔ ۱۱۰ به گفت‌وگوی مشرکان مکه در بارهٔ نماز پیامبر(ص) اختصاص دارد و این‌که می‌گفتند: او نماز خود را بلند می‌خواند و ما را ناراحت می‌کند؛ این چه عبادت و برنامه‌ای است؟! خداوند در این آیه به پیامبر(ص) دستور می‌دهد: نمازت را نه زیاد بلند بخوان و نه زیاد آهسته؛ بلکه حد وسطی را میان این دو انتخاب کن. اما حد اعتدال کدام است و «جهر» و «اخفات» که از آن نهی شده، چیست؟ جهر به معنای فریاد کشیدن و اخفات به معنای آهسته خواندن است؛ آن چنان که خود انسان هم نشنود. از امام صادق(ع) در تفسیر این آیه روایت شده است: **«جهر این است که زیاد صدا را بلند کنی و اخفات آن است که حتی خودت نشنوی. (نماز را) بین این دو حالت بخوان.»**[۴]

**محتوای کلی سورهٔ کهف :** محتوای این سوره، همچون سایر سوره‌های مکی، بیشتر به بیان مسائل مربوط به مبدأ و معاد و بشارت و انذار پرداخته و نیز مشتمل بر داستان‌های شگفت‌آور و عبرت‌آموزی همچون سرگذشت اصحاب کهف، داستان موسی و خضر و ماجرای ذوالقرنین است.[۵]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۱۵ ۲ـ المیزان، ج۱۳، ص ۲۱۶ ۳ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۲۴
۴ـ پیشین، ص ۳۲۷ ۵ ـ پیشین، ص ۳۳۷

مالَهُم بِهِ مِن عِلمٍ وَلا لِآبائِهِم ۚ كَبُرَت كَلِمَةً تَخرُجُ
مِن أَفواهِهِم ۚ إِن يَقولونَ إِلّا كَذِبًا ﴿٥﴾ فَلَعَلَّكَ باخِعٌ
نَفسَكَ عَلىٰ آثارِهِم إِن لَم يُؤمِنوا بِهٰذَا الحَديثِ أَسَفًا
﴿٦﴾ إِنّا جَعَلنا ما عَلَى الأَرضِ زينَةً لَها لِنَبلُوَهُم أَيُّهُم أَحسَنُ
عَمَلًا ﴿٧﴾ وَإِنّا لَجٰعِلونَ ما عَلَيها صَعيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾ أَم حَسِبتَ
أَنَّ أَصحٰبَ الكَهفِ وَالرَّقيمِ كانوا مِن ءايٰتِنا عَجَبًا ﴿٩﴾
إِذ أَوَى الفِتيَةُ إِلَى الكَهفِ فَقالوا رَبَّنا ءاتِنا مِن لَدُنكَ
رَحمَةً وَهَيِّئ لَنا مِن أَمرِنا رَشَدًا ﴿١٠﴾ فَضَرَبنا عَلىٰ ءاذانِهِم
فِي الكَهفِ سِنينَ عَدَدًا ﴿١١﴾ ثُمَّ بَعَثنٰهُم لِنَعلَمَ أَيُّ الحِزبَينِ
أَحصىٰ لِما لَبِثوا أَمَدًا ﴿١٢﴾ نَحنُ نَقُصُّ عَلَيكَ نَبَأَهُم بِالحَقِّ ۚ
إِنَّهُم فِتيَةٌ ءامَنوا بِرَبِّهِم وَزِدنٰهُم هُدًى ﴿١٣﴾ وَرَبَطنا
عَلىٰ قُلوبِهِم إِذ قاموا فَقالوا رَبُّنا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ
لَن نَدعُوَا مِن دونِهِ إِلٰهًا ۖ لَقَد قُلنا إِذًا شَطَطًا ﴿١٤﴾
هٰؤُلاءِ قَومُنَا اتَّخَذوا مِن دونِهِ ءالِهَةً ۖ لَولا يَأتونَ عَلَيهِم
بِسُلطٰنٍ بَيِّنٍ ۖ فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَرىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان. سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود! آنها فقط دروغ می‌گویند. ۵ گویی می‌خواهی بخاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند! ۶ ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می‌کنند. ۷ (ولی این زرق و برقها پایدار نیست،) و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی گیاهی قرار می‌دهیم. ۸ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب مابودند؟! ۹ زمانی‌را (به‌خاطر بیاور) که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز.» ۱۰ ما (پردهٔ خواب را) در غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند. ۱۱ سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدّت خواب خود را بهتر حساب کرده‌اند. ۱۲ ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم. ۱۳ و دلهایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی‌خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزاف گفته‌ایم. ۱۴ این قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده‌اند؛ چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی‌آورند؟! و چه کسی ظالم‌تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!» ۱۵

**۹. سرگذشت اصحاب کهف :** از این آیه تا آیهٔ ۲۶ به داستان عبرت‌آموز و شگفت‌انگیز اصحاب کهف اشاره شده است. طبق روایات، این داستان، یکی از امور سه‌گانه‌ای است که یهودیان به مشرکان قریش یاد دادند که از پیامبر(ص) سؤال کنند و اگر پیامبر توانست پاسخ گوید، مشرکان بدانند که او در دعوت خود راست می‌گوید. دو موضوع دیگری که یهودیان به مشرکان آموختند، داستان موسی و خضر و داستان ذی‌القرنین بود که در این سوره به هر سه اشاره شده است. باید توجه داشت که اصحاب کهف و رقیم، یک گروه هستند. علت نام‌گذاری ایشان به اصحاب کهف روشن است؛ زیرا کهف به معنای غار است و اشاره به ورود آنها به غار دارد و آنچه در غار بر آنها گذشت. علت نام‌گذاری آنها به اصحاب رقیم نیز این است که رقیم به معنای نوشته‌شده است و آنان بدین دلیل به این نام شناخته شده‌اند که داستان آنها بر لوحی نوشته و بر در غار نصب گردید یا در خزانهٔ پادشاهان نگهداری می‌شد.[1] در بارهٔ اصحاب کهف، روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می‌شود که بعضی از نظر سند مورد اعتماد نیستند و به همین دلیل در میان بعضی از آنها تضاد و اختلاف وجود دارد. از میان روایات، روایتی که علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش آورده، از نظر متن و مضمون و هماهنگی با آیات قرآن، بهتر به نظر می‌رسد که خلاصه‌اش چنین است: امام صادق(ع) در مورد اصحاب کهف و رقیم چنین فرمود: آنها در زمان پادشاه جبار و گردنکشی بودند که اهل کشور خود را به پرستش بت‌ها دعوت می‌کرد و هرکس را که دعوت او را اجابت نمی‌کرد، به قتل می‌رساند. این گروه، جمعیتی باایمان بودندکه خداوند بزرگ را پرستش می‌کردند؛ ولی ایمان خود را از دستگاه شاه جبار کتمان می‌کردند. شاه جبار، مأمورانی بر دروازهٔ پایتخت گماشته بود و هرکس می‌خواست بیرون رود، مجبور بود بر بتانی که در آنجا قرار داشت، سجده کند. این گروه باایمان هر طور بود، به بهانهٔ صید، از شهر بیرون رفتند و تصمیم گرفتند به شهر خود که محیط بسیار آلوده‌ای بود، دیگر باز نگردند. آنان در مسیر خود به چوپانی برخوردند که او را دعوت به خداوند یگانه کردند و او نپذیرفت؛ ولی عجیب این‌که سگ چوپان به دنبال آنها به راه افتاد و هرگز از آنان جدا نشد. آنها که از آیین بت‌پرستی فرار کرده بودند، در پایان روز به غاری رسیدند و تصمیم گرفتند قدری در غار استراحت کنند. خداوند، خواب را بر آنها چیره کرد و آنها آن قدر خوابیدند که آن شاه جبار مرد و مردم شهر نیز یکی پس از دیگری از دنیا رفتند و زمان دیگری رسید و جمعیت دیگری جای آنها را گرفتند. اصحاب کهف پس از این خواب طولانی، بیدار شدند و از یکدیگر در بارهٔ مقدار خواب خود سؤال کردند. نگاهی به خورشید کردند، دیدند بالا آمده. گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز خوابیده‌ایم! سپس به یک نفر از جمع خود مأموریت دادند و گفتند: این سکهٔ نقره را بگیر و به صورت ناشناس داخل شهر شو و برای ما غذایی تهیه کن؛ اما مواظب باش تو را نشناسند؛ زیرا اگر از وضع ما آگاه شوند، یا ما را به قتل می‌رسانند یا به آیین خود باز می‌گردانند. آن مرد وارد شهر شد؛ اما منظرهٔ شهر را غیر از آنچه به خاطر داشت، مشاهده کرد. جمعیت، غیر از آن جمعیتی بودند که او می‌شناخت. زبان آنها را هم درست نمی‌فهمید؛ همان‌گونه که آنها هم زبان او را درست درک نمی‌کردند. به او گفتند تو کیستی و از کجا می‌آیی؟! او سرانجام پرده از روی اسرارش برداشت. پادشاه آن شهر که در آن زمان خدا پرست بود، با یارانش همراه آن مرد به سوی غار حرکت کردند. هنگامی که به در غار رسیدند، به درون غار نگاه کردند. در این حال، خداوند آنها را در حجابی از رعب قرار داده بود؛ به گونه‌ای که هیچ‌یک از افراد شهر جرأت داخل شدن به غار را نداشتند؛ جز همان فردی که از آنها بود. هنگامی که رفیقشان وارد غار شد، آنها را وحشت‌زده دید؛ زیرا گمان می‌کردند که جمعیت حاضر بر در غار، یاران «دقیانوس» ـ پادشاه جبار بت‌پرست ـ هستند. اما او آنها را از ماجرای خواب طولانیشان آگاه کرد و به آنها گفت که خداوند آنان را نشانه‌ای برای مردم قرار داده است. آنها خوشحال شدند و اشک شادی فرو ریختند و از خدا خواستند که آنها را در همان حال بمیراند. پادشاه آن زمان گفت: سزاوار است که ما در اینجا مسجدی بسازیم؛ زیرا آنها گروهی باایمان بودند...[2]

---

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص ۲۴۱

۲ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۹۵

وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ
يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ
مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿١٦﴾ ۞ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ
عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ
الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ
اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾
وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ
الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ
لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ﴿١٨﴾ وَكَذَٰلِكَ
بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ
قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا
لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ
أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ
وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ
يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

ربع الحزب ٢٠

و (به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنان وآنچه جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید؛ که پروردگارتان (سایهٔ) رحمتش را بر شما می‌گستراند؛ و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می‌سازد. ۱۶ و (اگر در آنجا بودی) خورشید را می‌دیدی که به هنگام طلوع، به‌سمت راست غارشان متمایل می‌گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند؛ این از آیات خداست. هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافتهٔ واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولیّ و راهنمایی برای او نخواهی یافت. ۱۷ و (اگر به آنها نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته بودند. و ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گردانیدیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آنها دستهای خود را بر دهانهٔ غار گشوده بود(ونگهبانی می‌کرد). اگر نگاهشان می‌کردی، از آنان می‌گریختی؛ و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می‌شد! ۱۸ این‌گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: «چه مدّت خوابیدید؟» گفتند: «یک روز، یا بخشی از یک روز.» (و چون نتوانستند مدّت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: «پروردگارتان از مدّت خوابتان آگاه‌تر است. اکنون یک نفر از خودتان را با این سکّه‌ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه‌تری دارند، و مقداری از آن برای روزیِ شما بیاورد. امّا باید دقت کند، و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد؛ ۱۹ چرا که اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می‌کنند؛ یا شما را به آیین خویش بازمی‌گردانند؛ و درآن‌صورت، هرگز رویِ رستگاری را نخواهیدید.» ۲۰

**۱۷. موقعیت اصحاب کهف در غار :** خداوند در این آیه با بیانی کوتاه این معانی را فهمانده که غار اصحاب کهف، شرقی ـ غربی نبوده که از شعاع آفتاب فقط یک بار در روز ـ صبح یا بعد از ظهر ـ استفاده کند؛ بلکه ساختمانش قطبی بوده؛ یعنی درِ غار به طرف قطب جنوب قرار داشته که هم در هنگام طلوع و هم در هنگام غروب، شعاع آفتاب به داخل آن می‌تابیده است. همچنین آفتاب به خود آنها نمی‌تابیده؛ چون از درِ غار دور بوده‌اند و در فضای وسیع غار قرار داشته‌اند. خداوند به این وسیله ایشان را از حرارت آفتاب و دگرگون شدن رنگ و رویشان و پوسیدن لباس‌هایشان حفظ فرموده است. همچنین آنان در خواب خود راحت بوده‌اند؛ زیرا هوای خوابگاهشان حبس نبوده؛ بلکه همواره در فضای غار، هوا از طرف شرق و غرب در جریان بوده و اصحاب کهف هم در گذرگاه این گردش هوا قرار داشته‌اند.[۱]

**۱۸. خوابی با چشم‌های باز :** آیه گویای این مطلب است که خواب اصحاب کهف یک خواب عادی و معمولی نبوده و چشمان آنها در طول مدت خوابشان در غار کاملاً باز بوده است؛ درست همانند یک انسان بیدار. شاید این حالت استثنایی برای آن بوده که حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند؛ چرا که آنها از انسان بیدار می‌ترسند؛ یا به خاطر این‌که منظرهٔ رعب‌انگیزی پیدا کنند تا هیچ انسانی جرأت نکند به آنها نزدیک شود و این خود یک سپر حفاظتی برای آنان بوده باشد.[۲]

**۱۹. هدف از خواب طولانی اصحاب کهف چه بود؟ :** از این آیه استفاده می‌شود که علت خواب طولانی اصحاب کهف در آن غار این بوده که حقیقت «غلبهٔ نهایی حق بر باطل» برای آنان روشن شود. آری، اصحاب کهف، مردمی بودند که کفر و باطل چنان بر جامعه‌شان چیره شده بود که از ظهور و غلبهٔ حق نومید شده بودند و نزدیک بود دچار تردید شوند. به همین جهت، هنگامی که به غار پناه بردند، از خدا خواستند که ایشان را مشمول رحمت خود کند و آنها را هدایت کرده، از سرگردانی نجاتشان بخشد. خداوند نیز دعایشان را مستجاب کرد و سال‌های درازی به خوابشان برد و سپس بیدارشان کرد تا از یکدیگر بپرسند که چقدر خوابیده‌ایم. یکی بگوید یک روز و دیگری بگوید بخشی از روز. آنگاه پیرامون خود را بنگرند و ببینند که اوضاع و احوال دنیا طور دیگری شده و کم‌کم بفهمند که ده‌ها سال است که به خواب رفته‌اند و این چند ده‌سال که به نظر دیگران بسیار است، در نظر ایشان یک روز یا بخشی از یک روز می‌آید و از همین جا بفهمند که طول عمر دنیا یا کوتاهی آن، چیزی نیست که بتواند حقی را بمیراند یا باطلی را زنده کند و ارادهٔ پروردگار جهان بر آن است که حق بر باطل پیروز شود و قدرت‌ها و شوکت‌های ظاهری همگی از بین‌رفتنی است.[۳]

**۱۹. اهمیت غذای پاکیزه و حلال :** این جمله، توصیه‌ای به همهٔ رهروان راه حق است که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند، بلکه مراقب پاکی غذای جسمانیشان نیز باشند که از هرگونه آلودگی پاک باشد و حتی در بحرانی‌ترین لحظات زندگی نیز این اصل را فراموش نکنند. امروزه، بسیاری از مردم جهان، به اهمیت بخشی از این دستور پی برده‌اند و سعی دارند غذای آنها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد. غذاها را در ظرف‌های بهداشتی و دور از دست‌های آلوده و گرد و غبار نگهداری می‌کنند. البته این کار بسیار خوبی است؛ ولی به این مقدار نباید قناعت کرد؛ بلکه باید غذاها از آلودگی به حرام، ربا، تقلب و هرگونه آلودگی باطنی نیز پاک باشد. در روایات اسلامی تأکید فراوانی روی غذای حلال و تأثیر آن در استجابت دعا و صفای قلب شده است. در روایتی می‌خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: دوست دارم دعای من به اجابت برسد. پیامبر(ص) فرمود: **«غذای خود را پاک کن و غذای حرام در شکم و درون خود وارد مکن.»**[۴]

---

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص ۲۵۱ ۲ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۶۹ ۳ـ المیزان، ج۱۳، ص ۲۵۳
۴ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۷۵

وَكَذٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا
ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ
لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿٢١﴾ سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ
وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ
سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّىٓ أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ
إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَٰهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ
فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ
غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّآ أَن يَشَآءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ
عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّى لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾ وَلَبِثُوا
فِى كَهْفِهِمْ ثَلَٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا لَبِثُوا لَهُۥ غَيْبُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِۦ وَأَسْمِعْ
مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِىٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِى حُكْمِهِۦٓ
أَحَدًا ﴿٢٦﴾ وَاتْلُ مَآ أُوحِىَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ
لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾

و اینچنین مردم را متوجّه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعدهٔ خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست؛ در آن هنگام که میان خود دربارهٔ کار خویش نزاع داشتند، گروهی می‌گفتند: «بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند؛ و از آنها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاه‌تر است.» ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: «ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطرهٔ آنان فراموش نشود.) »۲۱ گروهی خواهند گفت: «آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود.» و گروهی می‌گویند: « پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود.» ـ همهٔ اینها سخنانی بی‌دلیل است ـ و گروهی می‌گویند: «آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود.» بگو:«پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر است.»جز گروه کمی، تعداد آنها را نمی‌دانند. پس دربارهٔ آنان جز با دلیل سخن مگو؛ و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن. ۲۲ و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می‌دهم». ۲۳ مگر اینکه خدا بخواهد. و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن و) پروردگارت را به خاطر بیاور؛ و بگو: « امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند.»۲۴ آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نُه سال (نیز) بر آن افزودند. ۲۵ بگو: «خداوند از مدّت توقفشان آگاه‌تر است؛ غیب آسمانها و زمین از آنِ اوست. راستی چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولیّ و سرپرستی جز او ندارند. و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد.» ۲۶ آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن؛ هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌سازد؛ و هرگز پناهگاهی جز او نمی‌یابی. ۲۷

**۲۱. نشانه‌ای از معاد :** خواب طولانی اصحاب کهف که ده‌ها سال به طول انجامید، بی‌شباهت به مرگ نبود و بیدار شدنشان همچون رستاخیز بود؛ بلکه می‌توان گفت این خواب و بیداری، از پاره‌ای از جهات، از مردن و بازگشتن دوباره به زندگی و حیات عجیب‌تر بود؛ زیرا ده‌ها سال بر آنها گذشت و بدنشان نپوسید؛ در حالی که نه غذایی خوردند و نه آبی نوشیدند. بنابر این برای هر اندیشمندی این سؤال پیش می‌آید که آنها در این مدت طولانی چگونه زنده ماندند. آیا این دلیل قدرت خدا بر هر چیز و هر کار نیست؟ با توجه به چنین ماجرایی، بی‌شک حیات پس از مرگ، امکان‌پذیر می‌نماید.[1]

**۲۱. بنای مسجد در کنار مدفن اصحاب کهف :** بعضی از مورخان نوشته‌اند هنگامی که اصحاب کهف از حقیقت ماجرا آگاه شدند و این‌که ده‌ها سال در خواب بوده‌اند، همگی در تعجب عمیقی فرو رفتند و چون احساس می‌کردند که همهٔ فرزندان و برادران و دوستان خود را از دست داده‌اند و تحمل زندگی برای آنها ناگوار است، از خدا خواستند که چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد. آنها چشم از جهان فرو بستند و جسدهای آنها در غار ماند تا این‌که مردم به سراغشان آمدند. در اینجا نزاع و کشمکشی بین طرفداران معاد جسمانی و مخالفان آنها در گرفت. مخالفان سعی داشتند موضوع خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی به دست فراموشی سپرده شود و این دلیل دندان‌شکن را از دست موافقان بگیرند. از این رو پیشنهاد کردند که درِ غار مسدود شود تا اصحاب کهف همیشه از نظر مردم پنهان گردند و برای خاموش کردن مردم گفتند: زیاد از آنها سخن نگویید؛ آنها سرنوشت اسرارآمیزی داشتند و پروردگارشان به وضع آنها آگاه‌تر است. بنابر این، داستان آنها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید. اما مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافتند و آن را سند زنده‌ای برای اثبات رستاخیز به مفهوم حقیقی‌اش می‌دانستند، سعی داشتند این داستان هرگز فراموش نشود و از این رو گفتند که ما در کنار مدفن آنها مسجد و معبدی می‌سازیم تا مردم هرگز یاد آنها را از خاطر نبرند و از روح پاک آنها استمداد کنند.[2]

**۲۴. اهمیت گفتن «ان‌شاءالله» :** گفتن «ان شاء الله» در مورد اخبار آینده و هنگام اخذ تصمیم برای انجام کارها، امری لازم است؛ چرا که اولاً ما هرگز در تصمیم‌گیری مستقل نیستیم و اگر خدا نخواهد، هیچ‌کس توانایی بر هیچ کاری ندارد. بنابر این برای این‌که ثابت کنیم خواست و قدرت ما وابسته به خواست و قدرت خداست، شایسته است جملهٔ ان شاء الله را به سخنان خود اضافه کنیم. ثانیاً خبر دادن قطعی برای انسانی که قدرتش محدود است و احتمال پدیدار شدن موانع مختلف در انجام کارهایش را می‌دهد، صحیح و منطقی نیست؛ مگر این‌که کارهایش را با جملهٔ ان شاء الله همراه کند. از پاره‌ای روایات استفاده می‌شود که اگر کسی سخنی را در مورد آینده بدون ان شاء الله بگوید، خدا او را به خودش وا می‌گذارد و از زیر چتر حمایت خود بیرون می‌برد. در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: آن حضرت دستور داده بود نامه‌ای بنویسند. هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند، ملاحظه کرد ان شاء الله در آن نیست. حضرت فرمود: «**شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد؛ در حالی که ان شاء الله در آن نیست؟ نگاه کنید در هر جای آن نیست، بگذارید.**»[3] در احادیث متعددی که در تفسیر این آیه از اهل‌بیت(ع) نقل شده، بر این نکته تأکید گردیده که حتی اگر پس از گذشتن یک سال به خاطرتان آمد که ان شاء الله نگفته‌اید، جبران کنید و ان شاء الله بگویید.[4]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۳۸۱ ۲ـ پیشین، ص ۳۸۲ ۳ـ پیشین، ص ۳۸۹ ـ ۳۸۴
۴ـ پیشین، ص ۳۹۰

وَاصبِر نَفسَكَ مَعَ الَّذينَ يَدعونَ رَبَّهُم بِالغَداةِ وَالعَشِيِّ
يُريدونَ وَجهَهُ وَلا تَعدُ عَينـاكَ عَنهُم تُريدُ زينَةَ الحَيوٰةِ
الدُّنيا وَلا تُطِع مَن أَغفَلنا قَلبَهُ عَن ذِكرِنا وَاتَّبَعَ هَوىٰهُ وَكانَ
أَمرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾ وَقُلِ الحَقُّ مِن رَبِّكُم فَمَن شاءَ فَلْيُؤمِن وَمَن شاءَ
فَلْيَكفُر إِنّا أَعتَدنا لِلظّـٰلِمينَ نارًا أَحاطَ بِهِم سُرادِقُها وَإِن
يَستَغيثوا يُغاثوا بِماءٍ كَالمُهلِ يَشوِي الوُجوهَ بِئسَ الشَّرابُ
وَساءَت مُرتَفَقًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ الَّذينَ ءامَنوا وَعَمِلُوا الصّـٰلِحـٰتِ إِنّا
لا نُضيعُ أَجرَ مَن أَحسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾ أُولـٰئِكَ لَهُم جَنّـٰتُ عَدنٍ تَجري
مِن تَحتِهِمُ الأَنهـٰرُ يُحَلَّونَ فيها مِن أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَيَلبَسونَ
ثِيابًا خُضرًا مِن سُندُسٍ وَإِستَبرَقٍ مُتَّكِـٔينَ فيها عَلَى الأَرائِكِ
نِعمَ الثَّوابُ وَحَسُنَت مُرتَفَقًا ﴿٣١﴾ ۞ وَاضرِب لَهُم مَثَلًا رَجُلَينِ
جَعَلنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَينِ مِن أَعنابٍ وَحَفَفنـٰهُما بِنَخلٍ وَجَعَلنا
بَينَهُما زَرعًا ﴿٣٢﴾ كِلتَا الجَنَّتَينِ ءاتَت أُكُلَها وَلَم تَظلِم
مِنهُ شَيـًٔا وَفَجَّرنا خِلـٰلَهُما نَهَرًا ﴿٣٣﴾ وَكانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ
لِصاحِبِهِ وَهُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكثَرُ مِنكَ مالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند؛ و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر؛ و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن؛ همانها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است. ۲۸ بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس میخواهد کافر گردد.» ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است. و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می‌آورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می‌کند. چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است! ۲۹ مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد. ۳۰ آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است؛ باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است؛ در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند؛ و لباسهایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند؛ در حالی که بر تختها تکیه کرده‌اند. چه پاداش خوبی، و چه جمع نیکویی! ۳۱ (ای پیامبر!) برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم؛ و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم؛ و در میانشان زراعت پر برکتی قراردادیم. ۳۲ هر دو باغ، میوه آورده بود، (میوه‌های فراوان،) و چیزی فروگذار نکرده بود؛ و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم. ۳۳ صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت؛ به همین جهت، به دوستش ـ در حالی که با او گفتگو می‌کرد ـ چنین گفت: «من ازنظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرات نیرومندترم.» ۳۴

نصف الحزب ۲۰

**۲۸. توجه قرآن به مؤمنان تنگدست :** مفسران در شأن نزول این آیه چنین نوشته‌اند: جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشرافِ از خود راضی عرب به حضور پیامبر(ص) رسیدند و در حالی‌که به مردان باایمانی همچون سلمان، ابوذر، صُهَیب، خَبّاب و مانند آنها اشاره می‌کردند، گفتند: ای محمد، اگر تو در صدر مجلس بنشینی و این گونه افراد را که بوی آنها مشام انسان را آزار می‌دهد و لباس‌های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور کنی، ما نزد تو خواهیم آمد و در مجلس خواهیم نشست و از سخنانت بهره می‌گیریم؛ ولی چه کنیم که با وجود این گروه، جای ما نیست! در این هنگام، این آیات نازل شد و به پیامبر(ص) دستور داد که هرگز تسلیم این سخنان فریبنده و توخالی نشود و همواره در دوران زندگی، با افراد باایمان و پاکدلی چون سلمان‌ها و ابوذرها باشد؛ هرچند دستشان از ثروت دنیا تهی و لباسشان پشمینه باشد. به دنبال نزول این آیه، پیامبر اکرم به جست‌وجوی این گروه برخاست؛ گویا آنها با شنیدن سخن آنان ناراحت شده و به گوشه‌ای از مسجد رفته و به عبادت پروردگار سرگرم بودند. سرانجام آنها را در انتهای مسجد، در حالی که به ذکر خدا مشغول بودند، یافت. آنگاه فرمود: خدا را سپاس می‌گویم که نمردم تا این که او چنین دستوری به من داد که با امثال شما باشم.[۱]

**۳۲ تا ۴۶. دو مثال زیبا در بیان حقیقت دنیا :** خداوند در آیهٔ ۷ همین سوره به این حقیقت اشاره کرده که آنچه بر روی زمین زینت قرار داده شده، همه اسباب و وسایلی برای امتحان انسان‌ها است تا روشن شود که عمل کدام‌یک از آنها بهتر است و البته این زرق و برق‌ها پس از مدتی نابود می‌شود و چیزی از آن باقی نخواهد ماند. این آیات، توضیحی برای مطلب آیهٔ ۷ است؛ بدین صورت که خداوند با دو مثال زیبا (مثال آن دو مرد و مثال آیهٔ ۴۵)، حقیقت آنچه را که انسان در زندگی دنیایی‌اش از ثروت و فرزند به دست می‌آورد، بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که این زینت‌های زندگی و زیورهای فریب‌دهنده که به زودی از بین می‌روند، چگونه انسان را از یاد خدا غافل و او را به خود سرگرم کرده، دل او را بندهٔ خود می‌کند؛ به گونه‌ای که انسان خیال می‌کند که واقعاً مالک آنهاست؛ تا این‌که ناگهان بلایی از جانب خداوند فرود آید و آن زندگی باشکوه از بین رود و برای آدمی جز خاطره‌ای که پس از بیداری از خواب به یاد می‌ماند، چیزی باقی نماند.[۲]

**۳۴. برتری‌جویی ثروتمندان :** این سخن، حکایت از پندار باطل و عقیدهٔ فاسد گویندهٔ آن می‌کند. او ـ مانند بسیاری از دنیاپرستان ـ خود را مالک حقیقی مال و ثروتش می‌دانست و به کلی فراموش کرده بود که تمام دارایی‌اش از خداست و برای امتحان او به وی داده شده است. اسباب و وسایل ظاهری را می‌دید؛ اما صاحب حقیقی اسباب را فراموش کرده بود. با چنین درکی بود که به رفیقش گفت که من از تو داراتر و تواناترم. این همانند درک و فهمی است که قارون را واداشت تا به کسی که نصیحتش می کرد که از داشتن مال زیاد خرسندی نکند و با آن به دیگران احسان کند، بگوید که این ثروت را به وسیلهٔ دانشی که نزد خودم است، به دست آورده‌ام.[۳]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۱۴ ۲ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۰۴ ۳ـ پیشین، ص ۳۰۶

وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ
هَٰذِهِۦٓ أَبَدًا ﴿٣٥﴾ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّى
لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا ﴿٣٦﴾ قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ
أَكَفَرْتَ بِٱلَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّىٰكَ
رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّى وَلَآ أُشْرِكُ بِرَبِّىٓ أَحَدًا ﴿٣٨﴾
وَلَوْلَآ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ ۚ إِن
تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ مِنكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾ فَعَسَىٰ رَبِّىٓ أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن
جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾
أَوْ يُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبًا ﴿٤١﴾ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ
فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا
وَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِى لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّىٓ أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٌ
يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ ٱلْوَلَٰيَةُ لِلَّهِ
ٱلْحَقِّ ۚ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾ وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ ٱلْحَيَوٰةِ
ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ
هَشِيمًا تَذْرُوهُ ٱلرِّيَٰحُ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد، و گفت: «من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود.۳۵ و باورنمی‌کنم قیامت برپاگردد؛ و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم (و قیامتی در کار باشد)، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت.»۳۶ دوست (با ایمان) وی ـ در حالی که با او گفتگو می‌کرد ـ گفت: «آیا به خدایی که تو را از خاک، و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟! ۳۷ ولی من کسی هستم که «الله» پروردگار من است؛ و هیچ کس را شریک پروردگارم قرارنمی‌دهم. ۳۸ چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوت (و نیرویی) جز از ناحیهٔ خدا نیست. و اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم (مطلب مهمّی نیست). ۳۹ شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد؛ و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فروفرستد، بگونه‌ای که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای مبدل کند. ۴۰ و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آن گونه که هرگز نتوانی آن را به دست آوری.» ۴۱ (به هر حال عذاب الهی فرا رسید،) و تمام میوه‌های آن نابود شد؛ و او بخاطر هزینه هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دستهای خود را به هم می‌مالید ـ در حالی که تمام باغ بر داربستهایش فرو ریخته بود ـ و می‌گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم!» ۴۲ و گروهی نداشت که او را در برابر (عذاب) خداوند یاری دهند؛ و از خودش (نیز) نمی‌توانست یاری گیرد. ۴۳ در آنجا ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آنِ خداوند بر حق است. اوست که برترین ثواب، و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد. ۴۴ (ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم؛ و بوسیلهٔ آن، گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود. امّا بعد از مدتی می‌خشکد؛ و بادها آن را به هر سو پراکنده می‌کند؛ و خداوند بر همه چیز تواناست. ۴۵

**۳۹. «ما شاء الله، لا قوّة الّا بالله» :** این جملات، آخرین پاسخ‌های شخص مؤمن به همنشین ثروتمند کافرپیشه‌اش است. در آیات پیش خواندیم که آن مرد کافر چنان فریفتهٔ ثروتش شده بود که خود و ثروتش را جاودان و مستقل و بی‌نیاز از خداوند می‌پنداشت. همنشین مؤمنش در پاسخ به این پندار کفرآلود، دو جمله را متذکر شد: یکی، «ما شاءالله» (**آنچه خدا بخواهد، می‌شود**) و دیگری، «لا قوة الا بالله» (**نیرویی جز از ناحیهٔ او نیست**) و با این دو جمله فهماند که هیچ چیزی و هیچ کسی از خدا بی‌نیاز نیست و هر قدرت و قدرتمندی که در جهان وجود دارد، وابستهٔ به آن ذات بی‌نهایت است.[1] به راستی که این دو جملهٔ کوتاه می‌تواند چه تحولی در زندگی انسان و دیدگاه او نسبت به دنیا ایجاد کند. در روایتی می‌خوانیم که از امیرالمؤمنین علی(ع) از معنای «لا حول و لا قوة الا بالله» پرسیدند. امام در پاسخ فرمود: «**ما با وجود خدا مالک چیزی نیستیم و مالک نمی‌شویم مگر آنچه او ما را مالک آن گردانیده است. پس هرگاه به ما چیزی عطا کند، او از ما به آن سزاوارتر است و ما را تکلیفی بر عهده گذاشته و هر گاه آن را از ما گرفت، تکلیف خود را از ما برداشته است.**»[2]

**۴۴. سرپرست حقیقی عالم :** ولایت در این آیه به معنای مالکیت تدبیر است. بنابر این تفسیر، معنای آیه این است که در آن زمان که هلاکت و نابودی از هر طرف هجوم آورد و اسباب و علل ظاهری از کار افتادند، عجز و ناتوانی انسانی که خود را مستقل و بی‌نیاز از خدا می‌پنداشت، روشن شد و آشکار گشت که ولایت و سرپرستی و تدبیر امور انسان و هر چیز دیگر، تنها به دست خداست؛ زیرا خدای حقیقی اوست و هر چه که به ظاهر تأثیر و نفوذی در این عالم دارد، از آن وجود بی‌نیاز تأثیر می‌پذیرد و تحت ولایت و تدبیر او قرار دارد.[3]

**۴۴. غرور ثروت :** در این داستان، ترسیم زنده‌ای از آنچه غرور ثروتش می‌نامند، مشاهده می‌کنیم و با سرانجام این غرور که پایانش شرک و کفر است، آشنا می‌شویم. انسان‌های کم‌ظرفیت، هنگامی که به جایی رسیدند و برتری مختصری از نظر مقام و ثروت بر دیگران یافتند، غالباً گرفتار بلای غرور می‌شوند. نخست سعی می‌کنند امکانات خود را به رخ دیگران بکشند و آن را وسیلهٔ برتری‌جویی قرار دهند. این همان است که قرآن با جملهٔ «انا اکثر منک مالاً و اعز نفرا» در آیات پیشین از آن یاد کرده است. عشق و علاقهٔ آنها به دنیا کم‌کم پندار جاودانگی آن را در نظرشان مجسم می‌کند و فریاد «ما اظن ان تبید هذه ابداً» (**گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود**) را سر می‌دهند! اعتقاد به جاودانگی دنیای مادی، تضاد روشنی با رستاخیز دارد و چنین افرادی به انکار معاد برمی‌خیزند و «ما اظن الساعة قائمة» (**باور نمی‌کنم قیامت بر پا شود**) می‌گویند. خودبینی و خودپسندیشان سبب می‌شود که برتری مادی را دلیل بر قرب و نزدیکی خود در درگاه پروردگار بدانند و برای خویش مقام فوق‌العاده‌ای نزد او قائل شوند و بگویند که اگر به سوی خدا باز گردیم و معاد و آخرتی در کار باشد، جای ما در آنجا از اینجا هم بهتر است. این مراحل چهارگانه ـ کم و بیش ـ در زندگی قدرتمندان دنیاپرست دیده می‌شود. در واقع خط سیر انحرافی آنها از دنیاپرستی شروع می‌شود و به شرک و بت‌پرستی و کفر و انکار معاد ختم می‌گردد؛ چرا که قدرت مادی را همچون بتی می‌پرستند و غیر آن را به دست فراموشی می‌سپرند.[4]

**۴۵. مثالی زیبا برای حقیقت زندگی دنیا :** خداوند در این آیه به انسان‌ها می‌گوید که آغاز و پایان زندگی شما همه ساله در برابر چشمانتان تکرار می‌شود. در بهاران، گامی به صحرا بگذارید و آن صحنهٔ زیبا و دل‌انگیز را که از هرگوشه‌اش آثار حیات و زندگی نمایان است، بنگرید. در پاییز نیز به همان صحرای سرسبز فصل بهار گام بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه‌اش نمایان است. آری، خود شما هم روزی کودکی همچون غنچهٔ نوشکفته بودید، بعد جوانی مانند گلی پرطراوت می‌شوید، سپس پیر و ناتوان همانند گل‌های پژمردهٔ خشکیده و برگ‌های زرد و افسرده می‌گردید و در پایان، طوفانِ اجل، شما را درو می‌کند و بعد از چند صباحی، خاک‌های پوسیدهٔ شما به کمک طوفان‌ها به هر سو پراکنده می‌گردد.[5]

---

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۱۱
۲ـ نهج‌البلاغه، حکمت ۴۰۴
۳ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۱۴
۴ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۳۹
۵ـ پیشین، ص ۴۴۷

اَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۖ وَالْبٰقِيٰتُ الصّٰلِحٰتُ
خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ
وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا
﴿٤٧﴾ وَعُرِضُوا عَلٰى رَبِّكَ صَفًّا لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنٰكُمْ أَوَّلَ
مَرَّةٍ ۚ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَّجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ﴿٤٨﴾ وَوُضِعَ الْكِتٰبُ
فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يٰوَيْلَتَنَا مَالِ هٰذَا
الْكِتٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصٰهَا ۚ وَوَجَدُوا
مَا عَمِلُوا حَاضِرًا ۗ وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ
اسْجُدُوا لِأٰدَمَ فَسَجَدُوٓا إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِي
وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ ۚ بِئْسَ لِلظّٰلِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾ مَّآ أَشْهَدْتُّهُمْ خَلْقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ ۖ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ
عَضُدًا ﴿٥١﴾ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَآءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ
فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾ وَرَأَ الْمُجْرِمُونَ
النَّارَ فَظَنُّوٓا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

ثلاثة ارباع الحزب ٢٠

مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست؛ و باقیات صالحات [= ارزشهای پایدار و شایسته] ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش‌تر است. ۴۶ و روزی را (به‌خاطر بیاور) که کوهها را به حرکت درآوریم؛ و زمین را آشکار (و مسطح) می‌بینی؛ و همهٔ آنان [= انسانها] را برمی‌انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد. ۴۷ آنها همه در یک صف به (پیشگاه) پروردگارت عرضه می‌شوند؛ (و به آنان گفته می‌شود:) همگی نزد ما آمدید، همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم؛ امّا شما گمان می‌کردید ما هرگز موعدی برایتان قرار نخواهیم داد. ۴۸ و کتاب [= کتابی که نامهٔ اعمال همه انسانهاست] در آن جا گذارده می‌شود، پس گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند؛ و می‌گویند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟!» و (این در حالی است که) همهٔ اعمال خود را حاضر می‌بینند؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند. ۴۹ به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس ـ که از جنّ بود ـ و از فرمان پروردگارش بیرون شد. آیا (با این حال،) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا،) چه جایگزین بدی است برای ستمکاران! ۵۰ من هرگز آنها [= ابلیس و فرزندانش] را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین، و نه به هنگام آفرینش خودشان، حاضر نساختم؛ و من هیچ گاه گمراه‌کنندگان را دستیار خود قرار نمی‌دهم. ۵۱ (به خاطر بیاورید) روزی را که (خداوند) می‌گوید: «همتایانی را که برای من می‌پنداشتید، بخوانید (تا به کمک شما بشتابند!)» ولی هر چه آنها را می‌خوانند، جوابشان نمی‌دهند؛ و در میان این دو گروه، کانون هلاکتی قرارداده‌ایم. ۵۲ و گنهکاران، آتش (دوزخ) را می‌بینند؛ و یقین می‌کنند که با آن درمی‌آمیزند؛ و هیچ گونه راه گریزی از آن نخواهند یافت. ۵۳

**۴۶. باقیات صالحات :** منظور از باقیات صالحات، کارهای شایسته است. به نص قرآن کریم، اعمال انسان نزد خدا محفوظ و باقی است و اگر آن اعمال، صالح باشد، باقیات‌الصالحات است. در روایاتی از معصومین (ع) وارد شده که منظور از باقیات‌الصالحات نماز است و برخی دیگر، دوستی اهل بیت(ع) را مصداق آن ذکر می‌کنند. روشن است که هر یک از این روایات، مصداقی از مصادیق باقیات‌الصالحات را ذکر می‌کنند و نه این‌که معنای آن را حصر کنند.[1]

**۴۷. ویرانی و دگرگونی جهان در آستانهٔ قیامت :** این آیه و دو آیهٔ بعد، به حوادثی که در آستانهٔ رستاخیز رخ می‌دهد، اشاره می‌کند. این حوادث بسیار زیاد است و در سوره‌های کوتاه و پایانی قرآن فراوان به چشم می‌خورد که «أشراط‌الساعة» (نشانه‌های قیامت) نامیده می‌شوند. مجموعهٔ این نشانه‌ها، دلیل بر آن است که جهان امروز ما به کلی ویران و دگرگون می‌شود، کوه‌ها متلاشی می‌گردد، درختان و بناها فرو می‌ریزد، زمین صاف و مسطح می‌شود، سپس زلزله‌ها آن را درهم می‌کوبد، آفتاب بی‌فروغ و ماه بی‌نور و ستارگان خاموش می‌گردند و پس از آن، جهانی نو و آسمان و زمینی تازه بر ویرانه‌های آن بنا می‌گردد و زندگی تازهٔ انسان‌ها در آن جهان نو بنا می‌شود.[2]

**۴۹. کتاب‌های سه‌گانه در قیامت :** از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود که در عالم قیامت، سه نوع کتاب (نامهٔ اعمال) برای انسان‌ها وجود دارد: نخست، کتاب واحدی برای حساب اعمال همگان است که همهٔ اعمال انسان‌ها از اوّلین تا آخرین آنها در آن ثبت است. «وُضِعَ الکِتاب»، حاکی از این است که کتاب واحدی برای حساب همهٔ انسان‌ها قرار داده می‌شود. دوم، کتابی است که هر امتی دارد و اعمال آن امت در آن درج است. در آیهٔ ۲۸ سورهٔ جاثیه آمده است که هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود. سوم، کتابی است که برای هر انسانی جداگانه وجود دارد. در آیهٔ ۱۳ سورهٔ اسراء می‌خوانیم: «**و هر انسانی، (نامه) اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند.**»[3] البته آیات مورد بحث نشان می‌دهد که علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتاب‌های ویژه، خود اعمال نیز در آنجا تجسم می‌یابند و حضور پیدا می‌کنند (و وجدوا ما عملوا حاضراً). اعمالی که به صورت انرژی‌های پراکنده در این جهان محو شده‌اند، در حقیقت از بین نرفته‌اند و علم امروز بشر نیز ثابت کرده که هیچ انرژی و ماده‌ای هرگز از میان نخواهد رفت؛ بلکه پیوسته تغییر شکل می‌دهد. آن روز، این انرژی‌های گمشده ـ به فرمان خدا ـ به ماده تبدیل می‌شوند و به صورت‌های مناسبی تجسم می‌یابند. اعمال نیک به صورت‌های جالب و زیبا، و اعمال بد در چهره‌های زشت و ننگین ظاهر می‌گردند، و این اعمال با ما خواهند بود.[4]

**۵۰. جنّی در صف فرشتگان :** از این آیه به خوبی فهمیده می‌شود که ابلیس ـ چنان که برخی به اشتباه پنداشته‌اند ـ از فرشتگان نبوده؛ بلکه از طایفهٔ جن است. به طور کلی از آیات قرآن و روایات معصومین(ع) استفاده می‌شود که مقام ابلیس بر اثر عبادت فراوانش چنان بالا رفت که در صف فرشتگان مقرب خدا در آمد؛ اما به خاطر تکبر در برابر فرمان خدا و خودداری از سجدهٔ بر آدم(ع)، از آن مقام والا رانده و مشمول خشم الهی شد.[5]

---

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۱۵
۲ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۵۱
۳ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۲۰
۴ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۵۷
۵ـ پیشین، ص ۴۶۶

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ ۚ
وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ
أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا
أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾
وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا
أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ
عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۚ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ
فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ ۖ
لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ ۚ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ
لَّن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿٥٨﴾ وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ
لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ
لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا
بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

و در این قرآن، از هر گونه مَثَلی برای مردم بیان کرده‌ایم؛ ولی انسان بیش از هر چیز، به مجادله می‌پردازد. ۵۴ و چیزی مردم را بازنداشت ازاینکه ـ وقتی هدایت به سراغشان آمد ـ ایمان بیاورند و از پروردگارشان طلب آمرزش کنند، جز اینکه (خیره‌سری کردند؛ گویی می‌خواستند) سرنوشت پیشینیان برای آنان بیاید، یا عذاب (الهی) در برابرشان قرار گیرد. ۵۵ ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده، نمی‌فرستیم؛ امّا کافران همواره مجادله به باطل می‌کنند، تا (به گمان خود،) حق را بوسیلهٔ آن از میان بردارند. و آیات ما، و مجازاتهایی را که به آنان وعده داده شده است،به باد مسخره گرفتند. ۵۶ چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شد، و از آن روی گرداند، و آنچه را با دستهای خود پیش فرستاد فراموش کرد؟! ما بردلهای اینها پرده‌هایی افکنده‌ایم تا نفهمند؛ و در گوشهایشان سنگینی قرار داده‌ایم (تا صدای حق را نشنوند)؛ و از این رو اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی، هرگز هدایت نمی‌شوند. ۵۷ و پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است؛ اگر می‌خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می‌فرستاد؛ ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت. ۵۸ این شهرها و آبادیهایی است که ما آنها را هنگامی که ستم کردند هلاک نمودیم؛ و برای هلاکتشان موعدی قرار دادیم. (آنها ویرانه‌هایش را با چشم می‌بینند، و عبرت نمی‌گیرند.) ۵۹ (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: «دست از جستجو برنمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم.» ۶۰ (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را(که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). ۶۱

**۵۵. کافران لجوج در انتظار عذاب الهی :** این آیه به این نکته اشاره کرده که گروه کافران لجوج و مغرور، با میل و ارادهٔ خود هرگز ایمان نخواهند آورد و تنها در دو حالت ایمان می‌آورند: نخست، زمانی که عذاب‌های دردناکی که اقوام پیشین را در بر گرفت، آنها را فرو گیرد؛ دوم این‌که عذاب الهی را با چشم خود مشاهده کنند که این ایمان اضطراری البته بی‌ارزش خواهد بود. توجه به این نکته لازم است که این گروه‌های گمراه هرگز در انتظار چنین سرنوشتی نبوده‌اند؛ اما چون این سرنوشت برای آنها حتمی بوده، قرآن آن را انتظار نامیده و این نوعی کنایهٔ زیبا است؛ درست مثل این‌که ما به فرد سرکشی می‌گوییم: تو فقط می‌خواهی مجازات شوی؛ یعنی مجازات، سرنوشت حتمی تو است؛ آن‌چنان که گویا در انتظارش هستی.[1]

**۶۰. چرا موسی به دنبال خضر رفت ؟ :** با این آیه، داستان موسی(ع) و دانشمندی که او در محل تلاقی دو دریا با او دیدار کرد، آغاز می‌شود؛ دانشمندی که از اسرار حوادث آگاهی داشت و نام او در روایات، «خضر» است. گویا خداوند با این داستان می‌خواهد این نکته را به پیامبر اسلام(ص) بفهماند که به خاطر روی‌گرداندن مردم از دعوت او و دنیاپرستی آنها غمگین نشود و در دعوت خویش استقامت داشته باشد؛ چرا که در پس این ظاهر، باطنی هست و فوق قدرت‌ها و ثروت‌های کافران، قدرت الهی قرار دارد؛ چنان‌که باطنی در پس ظاهر کارهای خضر(ع) بود که سپس آشکار شد. موسایی که در این داستان از او یاد شده، همان موسی بن عمران(ع) ـ سومین پیامبر اولوالعزم ـ است و طبق روایات، دوست او که در آیهٔ ۶۰ از وی یاد شده، «یوشع بن نون» ـ وصیّ آن حضرت ـ است. در حدیثی از امام باقر(ع) نقل شده است: **«زمانی موسی(ع) در میان گروهی از بنی‌اسرائیل نشسته بود. مردی به او گفت: من هیچ کس را نمی‌شناسم که نسبت به خداوند از تو داناتر باشد. موسی(ع) فرمود: من نیز نمی‌شناسم. در این هنگام خداوند به او وحی کرد: چرا. بندهٔ من، خضر، از تو آگاه‌تر است. موسی، راه رسیدن به خضر را از خدا پرسید. پس نشانهٔ جایگاه خضر آنجا شد که ماهی موسی گم شود، و آنچه خدا در قرآن فرموده، بر او گذشت.»**[2]

**۶۰. مجمع‌البحرین :** مجمع‌البحرین به معنای محل پیوند دو دریا است. در این‌که اشاره به کدام دو دریا است، میان مفسران گفت‌وگو است؛ اما احتمال صحیح‌تر، این است که منظور، محل اتصال خلیج عقبه با خلیج سوئز است. می‌دانیم که دریای احمر، در شمال، دو پیش‌رفتگی، یکی به سوی شمال شرقی و دیگری به سوی شمال غربی دارد که اولی خلیج عقبه را تشکیل می‌دهد و دومی خلیج سوئز را و این دو خلیج در قسمت جنوبی به هم می‌پیوندند و به دریای احمر متصل می‌شوند.[3]

**۶۱. چگونه ماهی در دریا روان شد؟ :** علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: بدان که این آیات، صراحتی در زنده شدن ماهی پس از مرگش ندارد (چنانچه برخی از مفسران گفته‌اند) بلکه از ظاهر عبارت استفاده می‌شود که آن ماهی در قسمتی از صخره که مشرف بر دریا بود، قرار داده شده بود و در دریا افتاد؛ یا آب دریا بر اثر مد بالا آمد و ماهی را ربود و مانند این امور. ماهی در دریا ناپدید گشت و به نحو عجیبی در اعماق آن فرو رفت. بعضی از روایات ـ مانند روایتی که در توضیح آیهٔ ۶۰ ذکر شد ـ این نظر را تأیید می‌کنند؛ زیرا در آنها نشانهٔ مکان خضر، گم شدن ماهی بود و نه زنده شدن آن.[4]

---

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۷۱ ۲ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۳۳ ۳ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۸۰
۴ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۳۵

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتٰىهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا
هَٰذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾ قَالَ أَرَءَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ
الْحُوتَ وَمَا أَنسَٰنِيهُ إِلَّا الشَّيْطَٰنُ أَن أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ
سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾ قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰٓ
ءَاثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ ءَاتَيْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنْ
عِندِنَا وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ
أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ
صَبْرًا ﴿٦٧﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ خُبْرًا ﴿٦٨﴾ قَالَ سَتَجِدُنِيٓ
إِن شَآءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَآ أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي
فَلَا تَسْـَٔلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰٓ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾ فَانطَلَقَا
حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا
لَقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا إِمْرًا ﴿٧١﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ
مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ
أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾ فَانطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا لَقِيَا غُلَٰمًا فَقَتَلَهُۥ قَالَ
أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةًۢ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا نُّكْرًا ﴿٧٤﴾

هنگامی که از آن جا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده‌ایم!» ۶۲ گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن‌صخره پناه‌بردیم، من(درآن‌جا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم ـ و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد ـ و ماهی بطرز شگفت‌آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!» ۶۳ (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می‌خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند، در حالی که پی‌جویی می‌کردند. ۶۴ (در آن جا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. ۶۵ موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایهٔ رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» ۶۶ گفت: «تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی! ۶۷ و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؟!» ۶۸ (موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد.» ۶۹ (خضر) گفت: «پس اگر می‌خواهی به‌دنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم.» ۷۰ آن دو به راه افتادند؛ تا آنکه سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی چه کار بدی انجام دادی!» ۷۱ گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی؟!» ۷۲ (موسی) گفت: «مرا بخاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر.» ۷۳ باز به راه خود ادامه دادند، تا اینکه نوجوانی را دیدند؛ و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کُشتی؟! براستی کار زشتی انجام دادی!» ۷۴

**۶۳ . آیا ممکن است شیطان چیزی را از یاد پیامبر خدا ببرد؟ :** شاید پس از تلاوت این جمله از آیه، این سؤال به ذهن برسد که آیا ممکن است شیطان در فکر و ذهن پیامبری مانند یوشع بن نون تصرّف کند؛ در حالی که می‌دانیم پیامبران در مقابل شیطان مصونیّت دارند. در پاسخ باید گفت که معصوم بودن پیامبران از شیطان بدین معناست که شیطان نمی‌تواند ایشان را به گناه بکشد؛ اما دلیلی نداریم که شیطان نتواند پیامبران را اذیت کند و مثلاً چیزی را از یاد آنها ببرد. از برخی از آیات قرآن نیز این مطلب استفاده می‌شود؛ مانند آیهٔ ۴۱ سورهٔ ص که می‌فرماید: «**و به خاطر بیاور بندهٔ ما ایوب را؛ هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.**»[1]

**۶۵ . دیدار موسی و خضر(ع) :** نام عالِمی که موسی(ع) با او دیدار کرد و در این آیه به زیبایی از او یاد شده است، در قرآن کریم نیامده است؛ اما در روایات آمده که او «خضر»(ع) و از پیامبران معاصر حضرت موسی بوده است. در برخی از روایات وارد شده که خداوند عمر زیادی به او بخشید و او زنده است و از دنیا نرفته است.[2]

**۶۵ . خضر(ع)؛ پذیرای علم الهی :** در این‌که منظور از «رحمة من عندنا» در این آیه چیست، مفسران تفسیرهای گوناگونی بیان کرده‌اند: بعضی، آن را به مقام نبوت و برخی به عمر طولانی تفسیر کرده‌اند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور، استعداد شایان و روح وسیع و شرح صدری باشد که خدا به آن مرد بزرگ داده بود تا پذیرای علم الهی گردد. تعبیر به «من لدنا» نیز نشان می‌دهد که علم حضرت خضر(ع)، یک علم عادی نبوده؛ بلکه آگاهی از قسمتی از اسرار جهان و رموز حوادثی که تنها خدا می‌داند، بوده است. تعبیر به «علماً» ـ که نکره است و در این‌گونه موارد معمولاً برای تعظیم می‌آید ـ نشان می‌دهد که خضر، بهرهٔ بسیاری از این علم الهی داشته است.[3]

**۶۸ . وظیفهٔ متفاوت موسی و خضر در دو قلمرو جداگانه :** باید توجه داشت که حضرت خضر(ع) به ابوابی از علوم احاطه داشته که مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده‌ها بوده؛ در حالی که موسی(ع) نه مأمور به باطن بود و نه از آن آگاهی چندانی داشت. در چنین مواردی بسیار می‌شود که چهرهٔ ظاهر حوادث با آنچه در باطن و درون آنها است، متفاوت است؛ چه بسا ظاهر آن بسیار زننده یا ابلهانه باشد؛ در حالی که در باطن بسیار مقدس، حساب‌شده و منطقی است. در چنین موردی، آن‌کس که ظاهر را می‌بیند، عنان صبر و اختیار را از کف می‌دهد و اعتراض و گاهی پرخاش می‌کند؛ ولی استادی که از اسرار درون آگاه است و چهرهٔ باطن را می‌نگرد، با خونسردی به کار خویش ادامه می‌دهد و به اعتراض و فریاد او توجهی نمی‌کند؛ بلکه در انتظار فرصت مناسبی است که حقیقت امر را بازگو کند. شاگرد اما همچنان بیتابی می‌کند؛ ولی هنگامی که اسرار برای او فاش شد، کاملاً آرام می‌گیرد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا نباید پیامبر اولوالعزم و صاحب رسالت، دانشمندترین فرد زمان خودش باشد. در پاسخ می‌گوییم که باید دانشمندترین آنها به قلمرو مأموریتش ـ یعنی نظام تشریع ـ باشد و موسی در رابطه با نظام تشریع، داناترین و عالم‌ترین فرد زمان خود بوده است؛ اما قلمرو دوست عالِم موسی، قلمرو جداگانه‌ای بود که ارتباطی به نظام تشریع نداشت. به تعبیر دیگر، خضر، از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متکی نبود. در حدیثی از امام صادق(ع) به صراحت می‌خوانیم که «**موسی (در علم شرع) از خضر آگاه‌تر بود.**» از حدیثی که از امام رضا(ع) نقل شده نیز این نکته استفاده می‌شود که قلمرو مأموریت این دو بزرگوار متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاه‌تر بوده است.[4]

---

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۳۶ ۲ـ پیشین، ص ۳۳۴ ۳ـ نمونه، ج۱۲، ص ۴۸۶
۴ـ پیشین، ص ۴۸۷ و ۵۱۵